



کانون مدافعان حقوق کارگر

ویژه نامہ

مارسی



فهرست

- مبارزات زنان در ایران؛ چند گام تا رهایی / علیرضا ثقفی ۳
- زنان و مبارزه / شهناز نیکوروان ۷
- زبان و جنسیت / سمیرا قنبرنژاد ۲۱
- «در ستایش زن بودن» یا «زن بودن»، «زنانگی» یا «روانکاوی زن» / رامین قلی‌وند... ۳۰
- برگی از تاریخ مبارزات زنان ایران / هاله صفرزاده ۳۷
- جوُن بائز / فوزان کرمی ۴۵
- زنان و آنارشسیسم / افشین حیرتیان ۵۲
- بلوستان سوخته / ایرج رحمان‌پور ۵۶
- زینب پاشا ۶۵
- راهپیمایی روز جهانی زنان در پتروگراد ۶۹

مبارزات زنان در ایران

چند گام تا رهایی

علیرضا ثقفی

درباره‌ی حقوق زنان و مردان و تبعیض میان آنان در سطوح مختلف اجتماعی، بارها و بارها گفته شده و سمینارها گذارده شده است. در این جا بهتر است که از مطالب تکراری پرهیز کرده و به مطالبی بپردازیم که بتواند تا حدی راه‌گشای مبارزات آینده زنان باشد.

زنان در سطح جهانی و در کل نظام سرمایه‌داری با مردان برابر نیستند و این امر را خود محافل و نظریه‌پردازان این نظام، بارها اذعان کرده‌اند و هنوز تا رسیدن به فرصت‌های برابر میان زنان و مردان در سطح جهانی و کشورهای پیشرفته، فاصله‌ای است که باید طی شود.^۱

مبارزات زنان برای فرصت‌های برابر شغلی و موقعیت‌های اجتماعی و همچنین حقوق برابر در ازای کار برابر همچنان در سطح جهانی نیز ادامه دارد. هر چند

¹ <https://www.thebalance.com/gender-discrimination-against-women-from-cradle-to-ceo-3514893>
<https://www.thebalance.com/gender-discrimination-against-women-from-cradle-to-ceo-3514893>

که در بسیاری از زمینه‌ها به پیروزی‌های مشخصی رسیده است اما تاکنون هیچ-کس ادعا نکرده است که در سطح کشورهای مهد نظام سرمایه‌داری نابرابری جنسیتی محو شده است. با همه‌ی این احوال، زنان در بسیاری از زمینه‌ها به خصوص در برخی کشورهای غربی به برابری با مردان دست یافته‌اند؛ از جمله حق برابر برای شغل برابر در اکثریت مشاغل و حقوق برابر برای شغل برابر در اکثریت مشاغل، حق برابر برای طلاق و نگهداری از فرزندان، حق مالکیت و ارث برابر و حق برابر برای آزادی در پوشش و بسیاری از حقوق دیگر...

اما در جامعه‌ی ایران، زنان تا رسیدن به همین حقوق اولیه نیز فاصله زیادی دارند و حتا برای رسیدن به مثلاً حق طلاق برابر، حق آزادی پوشش یا حق ارث برابر و به خصوص حق اشتغال برابر (که یکی از مهم‌ترین حقوق است) باید مبارزه کنند و چه مبارزه‌ی بی‌امانی که در این چند دهه‌ی گذشته برای رسیدن به این حقوق‌های ابتدایی از جانب مردان و زنان صورت نگرفت و چه رنج‌ها و مصیبت‌ها و زندان‌ها و شکنجه‌ها و تجاوزها و اعدام‌ها که نکشیدند و ندیدند که یکی داستان است پُر آب چشم. سرتاسر دشت خاوران سنگی نیست... کز خون دل و دیده بر آن رنگی نیست...

اما در این مبارزه‌ی بی‌امان در طی دهه‌ها، زنان و مردان دریافتند که این سد عظیم آزادی‌های ابتدایی و حقوق به رسمیت شناخته شده‌ی جهان امروز را تنها در هم‌دلی و هم‌کاری با یکدیگر است که می‌توانند از سر راه بردارند و تا زمانی که این مانع بزرگ برای رسیدن به آزادی برداشته نشود؛ برداشتن گام‌های کوچک هر چند مؤثر است اما اساسی نیست. باید دیکتاتوری از سر راه زندگی اجتماعی مردم برداشته شود و مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی زنان و مردان برای رسیدن به

عدالت اجتماعی و حقوق برابر اجتماعی با نهادینه شدن آزادی در تمام شئون اجتماعی همراه باشد.

اما در این مبارزات بی‌امان، حکومتگران در ایران تنها برابری زنان و مردان را در شکنجه‌گاه‌ها و جوخه‌های اعدام رعایت می‌کنند. آنان زنان را با همان شلماقی می‌زنند که مردان را و به همان جوخه‌های اعدامی می‌سپارند که مردان را و با همان تیرهایی اعدام می‌کردند که مردان را نیز. در این جا برابری کامل بود و حتی بالاتر از آن، زنان را بیش از مردان در شکنجه‌گاه‌ها و بازداشت‌ها مورد تجاوز قرار می‌دادند که خود نوعی شکنجه‌ی مخصوص بود و داستان‌های مفصل‌تری دارد...

از همین روی بود که زنان در کنار مردان، آزادی و برابری را با تمام نمادهایش در مبارزه یافتند و در کنار یکدیگر به مبارزه برخاستند زیرا این عرصه‌ای بود که دیگر زن و مرد نمی‌شناخت و دیگر نمی‌شد تبعیض را روا بدارند و مثلاً ملاحظه‌ی زنان را بیشتر داشته باشند؛ در این جا نه تنها زنان حق شکنجه‌ی کمتری نداشتند بلکه گاه بیشتر هم داشتند و به هر حال شکنجه تا سر حد تسلیم و شکستن بود و زن و مرد را در آن تفاوتی نبود. بدین ترتیب بود که مردان نیز دریافتند که در این عرصه نه تنها از زنان برتر نیستند که در بسیاری مراحل در برابر مقاومت‌های شجاعانه و جان‌فشانی‌های زنان در مبارزه، بزرگی و عظمت آنان را بدون هیچ اغراقی می‌ستودند و می‌ستایند.

مقاومت زنان در عرصه‌های مختلف مبارزه از خیابان و رزمگاه تا شکنجه‌گاه و قتلگاه آن‌چنان حماسه‌ها آفرید که حتی رسوبات اعصار گذشته‌ی تفکرات مردسالارانه را در عرصه و صحنه‌ی مبارزات آزادی‌خواهانه می‌زداید و به قعر تاریخ خواهد فرستاد.

و از همین روی بود که برابری در مبارزه با ستم و استثمار و حاکمیت‌های غیر انسانی وجهی دیگر یافت. این برابری اکنون دیگر به صورت آشکاری خود را در مبارزه یافته است و سرِ ایستادن ندارد و می‌رود تا به همی زمینه‌های دیگر اجتماعی گسترش یابد. چنان که زنان ثابت کرده‌اند که در عرصه‌ی مبارزه که سخت‌ترین عرصه‌های زندگی است و چنان که ثابت کرده‌اند که در مبارزه برای آزادی نه تنها از مردان چیزی کم ندارند و بلکه در بسیاری از زمینه‌ها پیشتازتر هستند؛ دیگر عرصه‌های عادی زندگی همانند کار و تخصص، مسئولیت‌پذیری و ... سرِ تسلیم در این عرصه‌ی برابری فرود می‌آورد و برابری زنان و مردان همچنان هر روزه خود را بیشتر اثبات کرده و به پیش می‌رود و سرِ ایستایی ندارد و چه شجاعانه دختران انقلاب روسری اجبار را از سر برداشتند و چه شجاعانه پسران انقلاب در کنارشان ایستادند که دنباله‌ی همان مبارزات دی ماه و اعتراضات سراسری بود که در کنار یکدیگر، نظام ستم را به چالش کشیدند. این آغازی است بر پایان خموشی و سکوت و این مبارزات به پیش می‌رود و تا رسیدن به برابری کامل و عدالت، ادامه خواهد داشت.

تا رسیدن به رهایی، راهی نمانده است هر چند حکومتگران در مقابل آن مقاومت می‌کنند اما در عرصه‌ی مبارزات بی‌امان، بارها و بارها ثابت شده است که زنان و مردان برابرند و این برابری را مردان و زنان مبارز، سال‌ها است که پذیرفته‌اند و به آن افتخار می‌کنند. هر چند قدرتمداران هنوز هم منکر آن هستند و تمام تلاش‌شان را به کار می‌برند تا به انکار آن بنشینند اما در کوجه‌های باور مبارزان راه آزادی دیگر بر این افکار، راه بسته است و از همین جهت است که تا رهایی چند گام بیشتر نمانده است...

زنان و مبارزه

شهناز نیکوروان

در حالی که روزاوا به خون زنان و دختران مبارز گُرد آغشته می‌شود و ده‌ها زن و دختر در سراسر دنیا برای عدالت و آزادی و برابری مبارزه می‌کنند و کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه به‌ویژه فلسطین، ترکیه و ایران با سیستم‌های ارتجاعی قرون وسطایی، زنان و دختران بسیاری را برای دستیابی به خواسته‌های اولیه‌ی زندگی انسانی به حبس و شکنجه محکوم می‌کنند؛ ما ۸ مارس دیگری را که سمبل مبارزه و مقاومت زنان کارگر می‌باشد برگزار می‌کنیم. در آفریقا، آمریکای لاتین، اروپا، آسیا و آمریکا تاریخ شاهد مبارزه و جانبازی زنان بسیاری است که برای دستیابی به حقوق طبیعی خود و عدالت و صلح برای بشریت جنگیده‌اند. زنان در طول تاریخ پیشگامان واقعی مبارزه با ظلم و ستم و برپایی دنیای عاری از جنگ و خشونت بوده‌اند و اغلب در شرایط دشوار مبارزه و زندگی با استقامت و حمایت خود از مبارزات بشردوستانه و با همراهی معنوی و مادی، نقشی اساسی را در عرصه‌ی میدان مبارزه به عهده گرفته‌اند. اکنون نیز می‌بینیم در منطقه‌ی خاورمیانه، زنان مثل همیشه مشعل مبارزه علیه ظلم و ستم را در جای جای این سرزمین غرق در خون، بر دوش خود حمل می‌کنند. زمانی که داعش این ضد بشری‌ترین تفکر ارتجاعی، سوریه و عراق را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهد این زنان و دختران روزاوا هستند که با جان‌فشانی و مبارزه بی‌امان‌شان

روز را به شب تار برای این مرتجعان ضد انسان تبدیل می‌کنند و صدها زن و بچه‌ی اسیر را از چنگال اسارت و مرگ رها می‌کنند. در ایران نیز ما شاهد تلاش برای رهایی از شرایطی هستیم که ابتدایی‌ترین حقوق انسانی زنان مانند حق آزادی پوشش را از آن‌ها سلب کرده‌اند؛ ده‌ها کشور و جبهه و شیوه‌ی متعدد مبارزه را می‌توان نام برد که زنان در آن‌جا دوش به دوش مردان برای عدالت و برابری انسان‌ها مبارزه می‌کنند.

روز جهانی زن نه تنها یادآور مبارزه و ایستادگی زنان است بلکه این وظیفه را بر عهده ما گذاشته است تا ادامه‌دهنده‌ی راه زنانی باشیم که برای اهدافی انسانی و جهانی مبارزه کرده و جنگیده‌اند.

بدون تردید زنان بسیاری را می‌توان نام برد که زندگی خود را وقف مبارزه با ظلم و ستم حاکم بر جامعه خویش نموده‌اند؛ به عنوان نمونه به دو تن از این زنان در زیر اشاره می‌کنم.

دمیتلا باریوس چانگورا

دمیتلا رهبر اتحادیه، فمینیست، انقلابی و قهرمان ملی در سن ۷۴ سالگی در کوچابامبا (Cochabamba) درگذشت؛ هر سال مراسم یادبود او در سراسر بولیوی برگزار می‌شود. او شهرت زیادی به عنوان همسر یک معدنچی که اعتصاب غذا در سال ۱۹۷۸ علیه دیکتاتوری ژنرال هوگو بارینتوس را به راه انداخت و راهی برای بازگشت دموکراسی به بولیوی شد؛ دارد.

دمیتلا چانگورا: «در ثروتمندترین معادن، فقیرترین مردم زندگی می‌کنند. هنگامی که ادرار به زمین برسد؛ قبلاً به یخ تبدیل شده است. فقط افرادی که توانایی کار دارند حق مسکن و غذا را دارند. اگر یک کارگر در نتیجه‌ی حادثه، کشته یا ناتوان شود؛ خانواده‌اش بی‌خانمان خواهد شد.»

دمیتلا در سال ۱۹۳۷ در بزرگ‌ترین منطقه‌ی تولید قلع بولیوی متولد شد. او دختر و همسر یک معدنچی بود. در سن ۱۰ سالگی مادرش را از دست داد و پنج خواهر کوچکترش و سپس هفت فرزند خود را در شرایط محرومیت و فقر بزرگ کرد. او دبیر کل سندیکای زنان خانه‌دار بود. او سرکوب شد اما هرگز دست از مبارزه نکشید. او با زنان دیگر به این امید که ما این روزهای تلخ را تغییر می‌دهیم؛ معدنچیان خود را سازماندهی کردند. اعتصاب غذای سال ۱۹۷۸، به عنوان نقطه‌ی عطفی در فروپاشی دیکتاتوری و تغییر مسیر تاریخ بولیوی، در تاریخ جنبش کارگری آمریکای لاتین ثبت شده است.

فلیمان اسکویار، سناتور سابق و یکی از بنیان‌گذاران حزب جنبش به سوی سوسیالیسم (MAS)، در مراسم یادبود دومیتلا گفت: «دموکراسی که ما از سال ۱۹۸۲ در آن زندگی می‌کنیم؛ به لطف دومیتلا است.» رئیس‌جمهور اوا مورالس برای مرگ دومیتلا سه روز عزاداری ملی اعلام کرد و دومیتلا را به عنوان نامزد کنسول آند از افتخارات آند نامزد کرد؛ بالاترین مقامی که دولت می‌تواند به یک شهروند بولیوی اعطا کند.

زندگی دومیتلا تصدیق تاریخ غم‌انگیز بولیوی از هم‌دستی استثمار، سرکوب، استعمار و مردسالاری است اما همچنین نمادی از قدرت مردم عادی برای اعتراض و تغییر است.

در دهه‌ی ۱۹۶۰، دومیتلا یک رهبر شگفت‌انگیز اتحادیه‌ی زنان معدنچی شد؛ سازماندهی خانواده‌های معدنچیان برای بهبود شرایط و خدمات و مبارزه علیه سرکوبگری دیکتاتوری ژنرال هوگو بارینتوس با پشتیبانی CIA دولت رن-بارینتوس (1966-1969) René Barrientos از اتحاد و مبارزه‌ی معدنچیان وحشت کرد و آن‌ها را در شب سن جوان در حالی که جشن می‌گرفتند و می‌رقصیدند با هواپیما به رگبار گلوله بست؛ گلوله‌ها با آتش‌بازی San Juan

مخلوط شد. سربازان با بی‌رحمی، مردان، زنان و کودکان را به قتل رساندند. دومیتلا دستگیر شد؛ او باردار بود. به دلیل شکنجه، کودک‌اش فوت کرد. او از کشتار خشونت‌آمیز ۱۹۶۷ «سان جوان» جان سالم به در برد؛ جایی که سربازان به روی معدنچیان و همسران و فرزندان‌شان آتش گشودند و شایعه کردند که معدنچیان با بخشی از چریک‌های جنگجوی چه‌گوارا در کوه‌های سانتا کروز در ارتباط هستند. پس از آن قتل و عام، او زندانی و شکنجه شد؛ زخم‌ها و جراحات‌های ناشی از این شکنجه‌ها تا پایان عمر مشکلات جسمی و بیماری‌های مزمنی را برای او ایجاد کرد. زمان ادامه یافت و دیکتاتور دیگری روی کار آمد؛ هوگو بنزر (Hugo Bánzer (1971_1979) دمیتلا در سال ۱۹۷۵ در مجمع بین‌المللی زنان در مکزیک شرکت کرد و صدای مبارزه‌ی معدنچیان زن و نماینده‌ی فعالان زن منتقد شد. سپس، به طور باور نکردنی اتفاق افتاد: در سال ۱۹۷۸ دومیتلا، همراه با چهار زن دیگر، به پایتخت رفت و اعتصاب غذا را آغاز کرد. اعتصاب غذایی که توسط دومیتلا و چهار زن دیگر معدنچیان علیه دولت (دیکتاتوری که تحت حمایت ایالات متحده بود) آغاز شد؛ این اعتصاب روحیه‌ی یک ملت را به دست گرفت. این اعتصاب توجه مردم سراسر کشور بولیوی را به خود جلب کرد و به یک حمله‌ی ملی علیه دولت دیکتاتور تبدیل شد؛ هزاران نفر در روز بیست و سوم به اعتصاب پیوستند. معترضان خواستار آزادی کارگران معدن زندانی و عفو برای رهبران اتحادیه‌های کارگری شدند؛ احیای معادن و همچنین انتخابات عمومی. مبارزه و اعتراض هزاران نفر دیکتاتوری را مجبور به پذیرش درخواست‌های جنبش کرد. باریوس همچنین باعث شد توجه جهانیان به وضعیت کارگران معدن بولیوی جلب شود و از نقش مهم زنان در مبارزات سیاسی و کارگری حمایت کنند. بعد از ۲۳ روز، دولت به درخواست‌های معترضان تن داد اما بی‌عدالتی ادامه یافت.

او سال‌ها در تبعید زندگی کرد و در سال ۱۹۸۲ به بولیوی بازگشت؛ درست قبل از بازسازی ساختار عظیم نئولیبرالی که به تعطیلی معدن‌های دولتی و اخراج ۳۰ هزار معدنچی منتهی شد؛ معادنی که او سال‌های طولانی برای شکل دادن مبارزات کارگران آن سپری کرده بود. در سال‌های آخر عمر، او تمام هم و غم خود را برای توسعه‌ی یک مدرسه‌ی آموزشی سیار برای آموزش‌های سیاسی به کارگران متمرکز کرد تا آگاهی سیاسی و تاریخی مردمی به نسل‌های جدید در خانواده‌های معترضان و بومیان بولیوی، مردمان تهیدست ساکن کوچابامبا منتقل شود. او درباره‌ی امیدش برای یک دنیای بهتر صحبت کرد: «مردم من، قدرت‌ام را به من داده‌اند؛ آن‌ها هرگز تسلیم نمی‌شوند.»

همانطور که روزنامه‌ی کوچابامبا در سرمقاله‌ی لس تیمپوس می‌نویسد «دومیتلا» در مرگ نیز مانند زندگی، ستیزه‌گر بود. همانطور که الهام‌بخش دیگران بود؛ استقلال و روحیه‌ی انتقادی وی موجب ناراحتی بعضی از افراد شد. او در فقر ناشی از کاهش حقوق بازنشستگی و بدون بیمه‌ی درمانی و با یاری دوستان و رفقا از جمله برخی از مقامات دولتی سابق حزب MAS درگذشت.

کتاب «بگذار سخن بگویم»، شرح زندگی‌نامه‌ی مبارزات روزمره به عنوان یک مادر، کارگر، رهبر اتحادیه و فعال سیاسی در سال ۱۹۷۸ منتشر شد و به چندین زبان ترجمه شده است. در سال ۲۰۰۵ او برای جایزه‌ی صلح نوبل در فهرست «۱۰۰۰ زن برای صلح» نامزد شد.

زندگی دومیتلا تمام امکانات و چالش‌های بولیوی را نشان می‌دهد؛ اثر بخشی مبارزه‌ی جمعی، نیاز مداوم به مقابله با استثمار، نابرابری و روابط قدرت دولتی در محل کار، خانه و حتی درون جنبش‌های مردمی سازمان‌یافته دارد. تجربه‌ی

او به ما یادآوری می‌کند که چگونه مردم عادی می‌توانند مسیر تاریخ را تغییر دهند و این، میراثی است گرانبها برای مبارزان در سراسر جهان.^۱



¹ <https://nacla.org/blog/2012/3/15/remembering-domitila-making-bolivian-history>

فرمانده رامونا

رامونا یک زن دهقان بود؛ موجودی شکننده که به یک انقلابی تبدیل شد و الگو و چراغی شد که به میلیون‌ها زن مکزیک، به ویژه بومیان جیپاس امید بخشیده است.

گردشگرانی که از شهر قدیمی و مستعمره‌ی قدیمی سن کریستوبال دلاس کاساس بازدید می‌کنند؛ در بازار جیپاس با فروشندگان خیابانی صنایع دستی محلی دوره می‌شوند که عروسک رامونا را برای فروش ارائه می‌کنند. همیشه عروسک‌های پارچه‌ای با لباس زنان محلی بومی برای فروش بوده اما عروسک فرمانده رامونا نمونه‌ی جدیدی است؛ زنی دهقان با یک بلوز سیاه و سفید با یک دستمال قرمز برای پنهان کردن صورت‌اش که اسلحه‌ای بر دوش دارد یا کودکی در آغوش و یا هر دو، اما رامونا همیشه سوار بر اسب محبوب‌تر است.

فرمانده رامونا، چریکی فعال از بومیان تتوزلی مکزیک است. در سال ۱۹۵۹ در نزدیکی سن آندرس لوررینزر مکزیک متولد شد. شاید بتوان گفت او معروف‌ترین زن در میان زنان ارتش آزادی‌بخش زاپاتیستا (EZLN) در جیپاس مکزیک است. او یک فرد کوچک و عضو مایا بود اما زمانی که فرمانده رامونا صحبت می‌کرد؛ برجسته‌تر از همه‌ی جنگجویان چریک مرد بود. فرمانده رامونا در ۶ ژانویه ۲۰۰۶، در سان کریستوبال مکزیک به علت نارسایی کلیه درگذشت. نام واقعی فرمانده رامونا و جزئیات زندگی قبل از انقلاب او هنوز ناشناخته است. گرچه او از اهالی ایالات متحده‌ی آمریکا نبود اما حوزه‌ی فعالیت فرمانده رامونا درگیری روابط ایالات متحده - مکزیک و سیاست‌های ایالات متحده بود؛ به خصوص پس از بسته شدن پیمان نفتا که موجب قیام زاپاتیستاها شد.

وقتی که مارکوس انقلابی همراه با سایر هم‌زمان‌اش شورش در جیپاس مکزیک را در سال ۱۹۹۴ آغاز کرد؛ مستقیماً به او ملحق شد. آن‌ها با هم گروه

چریکی که ارتش آزادی ملی چیپاس (Zapatista EZLN) نامیده می‌شد را رهبری کردند. بالاترین سطح رهبری در ارتش زاپاتیستا، کمیته‌ی انقلابی بومیان (CCRI) مکزیک است که مسئول سازماندهی جوامع و مناطق است. فرمانده رامونا عضو کمیته‌ی انقلابی بومیان بود. او رهبری شورش‌های شهر سن کریستوبال دلاس کاساس را به عهده داشت؛ مهم‌ترین خواسته‌ی آنان به رسمیت شناختن حقوق بومی برای مردم چیپاس در زمانی بود که اعتراض به توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA) هر روز گسترده‌تر می‌شد.

زنان نقش مهمی را در قیام زاپاتیستاها ایفا کردند. این زنان بومی اغلب از طریق شوهران با گروه‌های چریکی در جنگل‌های چیپاس تشکیل شده بودند؛ آشنا شدند اما ارتباط آنان مسیر مستقلی را یافت. آن‌ها خود با چریک‌ها در ارتباط بودند و اغلب قبل از این که شوهران‌شان مطلع شوند؛ آن‌ها در ارتش چریکی وظایف و رتبه (درجه) داشتند. EZLN در ۱ ژانویه ۱۹۹۴ در سیلورس (Silversternacht) با دهل و شیپور وارد صحنه شد. آن‌ها چهار شهر عمده در جنوب مکزیک را به دست گرفتند؛ تصرف سربازخانه‌های نظامی، آن‌ها را نسبتاً شگفت‌زده کرد زیرا بخش بزرگی از سربازان مست مست بودند. فرمانده رامونا همراه با دسته‌ی تحت فرمان‌اش شهر سن کریستوبال دلاس کاساس را تصرف کردند. فرماندهی عملیات نظامی به عهده‌ی آنا ماریا بود. پس از ۱۲ روز جنگ و درگیری که در آن حدود ۱۵۰ نفر جان خود را از دست دادند؛ شورش به طور موثر به پایان رسید اما مارکوس، رامونا و زاپاتیستاها در جنگل لاکاندن به عنوان یک گروه لابی قوی و یک جنبش سیاسی بالقوه باقی ماندند.

در فوریه ۱۹۹۴ دولت مجبور به مذاکره شد و این رامونا بود که به عنوان نماینده برای اولین دور مذاکرات صلح با دولت مکزیک به کلیسای سان

کریستوبال فرستاده شد. او به سبک مارکوس لباس پوشیده و صورت‌اش را با کلاهی پوشانده بود که سر و صورت‌اش را پنهان می‌کرد. رسانه‌ها او را "ریزه-اندام جنگجو" نامیدند.

تا سال ۱۹۹۶، او از بیماری جدی کلیه رنج می‌برد و یک پیوند کلیه دریافت کرد اما در اکتبر همین سال، هر چند بیمار و ضعیف بود؛ با یک ممنوعیت دولت مخالفت کرد و در مکزیکوسیتی برای یک کنگره‌ی ملی بومی حضور یافت. دولت ادعا می‌کرد آماده است که EZLN را تحمل کند اما به شرطی که فعالیت نظامی نکند و از جنگل جیاپاس خارج شود.

زمانی که او در مکزیکوسیتی برای کنگره‌ی بومیان حضور داشت؛ هواداران زاپاتیست‌ها یک ارتش ۱۰۰ هزار نفری برای اطمینان و حمایت از همه‌ی جنبه‌های زندگی، یک محافظ امنیتی در اطراف فرمانده تشکیل دادند تا اطمینان حاصل شود که او دستگیر نمی‌شود و به او از گلدان کنگره گل داده شد. بعد از آن، او برای جمعیت ۱۰۰ هزار نفری در میدان مرکزی گسترده مکزیکوسیتی سخنرانی کرد. او به آن‌ها گفت: «دیگر بس است!». به آن‌ها اشاره کرد و گفت که در شهر سن آندرس د لارینزر، نزدیک‌ترین روستای خانه‌اش، بیمارستان هنوز وجود ندارد و مردم بومی مجبور هستند تا برای درمان به مدت ۱۲ ساعت پیاده‌روی کنند.

اهداف ارتش رهایی‌بخش زاپاتیست‌ها بر این اساس تعریف شده است: ارتش چریکی تحت تأثیر جوامع بومی چیپاس، یک دیدگاه ایدئولوژیک منحصر به فرد برای خود تعریف کرده است. مارکسیست و ضد سرمایه‌داری، با جنبش آزادسازی بومی مخلوط شده است. آزادی ملی، مبارزه‌ی ضد استعماری و ضد سرمایه‌داری، سه عنصر حیاتی بودند که بنیاد زاپاتیست‌ها بر آن اساس شکل گرفت اما این مبارزات باید با مبارزه‌ی زنان علیه ظلم و ستم اجتماعی و سیاسی

در روستاهای بومی به منظور حمایت از کل جامعه ترکیب می‌شد. زنان بومی روستاهای مایا، مانند همسران‌شان، کشاورزان کوچکی بودند که فقط می‌توانستند نیازهای اولیه‌شان را برای زنده ماندن تولید کنند. بسیاری از آن‌ها با قرض و بدهی به اسارت مالکان زمین در آمده بودند.

رامونا پیش از قیام زاپاتیستاها، یکی از فعالان حقوق زنان پیشرو بود. رامونا روستای خود را برای کار زود هنگام در شهر ترک کرد و می‌دانست که طرف دیگر، ستم و استثمار شهری است. به عنوان نماینده‌ی زاپاتیستاها، او از روستاهای بومی بازدید کرد و زنان را برای پیوستن به زاپاتیستاها متقاعد کرد: «زنان در نهایت دریافتند که برای تغییر این وضعیت بد، مشارکت آن‌ها مهم است و راه دیگری برای رسیدن به عدالت وجود ندارد. منافع زنان در این راه است!» رامونا مبارزه جوامع بومی و زنان در داخل روستاها و خانواده‌ها را یکی کرد. در سال ۱۹۹۳، «قانون انقلابی زنان» زاپاتیستا نوشته شد. مفاد این قانون به شرح زیر است:

۱- زنان بدون توجه به نژاد، ریشه، رنگ یا وابستگی سیاسی حق دارند در راه مبارزه سیاسی به نحوی که بر اساس اراده و پتانسیل خود انتخاب می‌کنند؛ شرکت کنند.

۲- زنان حق دارند که کار کنند و دستمزد عادلانه‌ای داشته باشند.

۳- زنان حق دارند تصمیم بگیرند که چند فرزند داشته و چگونه آن‌ها را بزرگ کنند.

۴- زنان حق دارند در امور اجتماعی مشارکت داشته و در صورت انتخاب آزادانه و دموکراتیک، پست‌های مسئولیتی را بپذیرند.

۵- زنان و فرزندان‌شان حق توجه خاص خود را به سلامت و تغذیه خود دارند.

۶- زنان حق تحصیل دارند.

۷- زنان حق دارند شریک زندگی خود را آزادانه انتخاب کنند و مجبور به ازدواج نباشند.

۸- هیچ زنی نباید مورد ضرب و شتم جسمی، توسط خویشاوندان یا غریبه‌ها قرار گیرد. تجاوز یا اقدام به تجاوز، شدیداً مجازات می‌شود.

۹- زنان می‌توانند در سازمان ارتش و در ارتش مسلح، موقعیت‌های رهبری را حفظ کنند.

۱۰- تمام حقوق و تعهدات مندرج در قوانین و مقررات انقلاب بر زنان اعمال می‌شوند.

در مارس ۱۹۹۷ فرمانده رامونا به مناسبت روز جهانی زن، پیامی به دانشجویان دانشگاه مکزیکوسیتی فرستاد. در این پیام چنین آمده است:

دانشجویان همراه و همراهان

«روز ۸ مارس روز بین‌المللی زن جشن گرفته شد. برای ارتش آزادی‌بخش زاپاتیستا مبارزه‌ی زنان بسیار مهم است. نه تنها از طریق سلاح، بلکه از طریق سازماندهی سیاسی جامعه. امید ما این است که یک روز وضعیت ما تغییر کند تا با زنان با احترام، عدالت و کرامت برخورد شود.

در ۱ ژانویه ۱۹۹۴ زنان زاپاتیست گفتند که ما حق تصمیم‌گیری بر تعداد کودکانی را که می‌خواهیم و می‌توانیم مراقبت کنیم، داریم؛ ما حق داریم که در مسائل جامعه‌ی خود شرکت کنیم و مسئولیت داشته باشیم؛ ما حق انتخاب همسر داریم، نه این‌که مجبور به ازدواج شویم؛ هیچ‌کدام از ما را نمی‌توان مورد ضرب و شتم قرار داد یا به طور فیزیکی تهدید کرد؛ تجاوز یا قصد به تجاوز توسط خانواده یا غریبه‌ها مجازات می‌شود.

شما وضعیت کشاورزان را می‌دانید؛ بی‌عدالتی و جنایاتی که بر زنان بومی که در کشور ما زندگی می‌کنند حاکم است. هر روز که دولت دیکتاتور با توجه به سیاست‌هایش به حمایت از ثروتمندان ادامه می‌دهد؛ این وضعیت سخت‌تر می‌شود. ما زنان، قربانیان فقدان آموزش و پرورش، بیکاری، خشونت روزانه، همچنین در وضعیت سلامتی بسیار بدی هستیم.

به همین دلیل است که ما برای خودمختاری پائوبوس (دهکده) سرخ‌پوستان تلاش می‌کنیم. ما می‌خواهیم کنترل زندگی‌مان در دستان خودمان باشد و بیشتر از این رنج نبریم. میلیون‌ها نفر از مسیحیان، مردان، زنان و کودکان از ۵۰۰ سال پیش فدا شده‌اند. میلیون‌ها نفر از اجداد ما با خشونت اسلحه، کشته یا بدبخت شدند. چند نفر از چیپاس، گاررو، هیدالگو، پوبلا، سونورا، چیواها، وراکروز، برای قدرت پول قربانی شده‌اند؟!

در ۱ ژانویه ۱۹۹۴ ما فریاد زدیم: کافی است این همه! و از آن به بعد، ما سرخپوستان (بومیان) مکزیکی سر خود را مانند اردک زیر آب نمی‌کنیم؛ با سر برافراشته جلو را می‌بینیم و دولت را به زیر می‌کشیم.

چرا که ما شایستگی داریم و او ندارد. از آن‌جا که ما مکزیکی را برای همه می‌خواهیم و آن‌ها مکزیکی را فقط برای عده‌ی کمی می‌خواهند. از آن‌جا که ما می‌خواهیم در صلح زندگی کنیم؛ در حالی که برای آن‌ها بهترین سرخپوستان، سرخپوستان مرده هستند. ما سرخپوستان مکزیکی می‌دانیم که چگونه باید مقاومت کرد؛ ما نمی‌خواهیم اجازه دهیم که به فداکاری‌هایمان ادامه دهیم. ما در کنار خود عدالت، دلیل و تاریخ داریم. ما برنده خواهیم شد و می‌خواهیم مکزیکی را با همه شما آماده کنیم.»

فرمانده رامونا در سال ۲۰۰۶ در اثر تومور کلیه در مسیر بازگشت به سان کریستوبال فوت کرد؛ شهری که دوازده سال پیش با ارتش خود گرفته بود.^۱



^۱ <http://almalopez.com/projects/ChicanasLatinas/ramonacomandante1.html>

<http://linkswende.org/comandante-ramona/>

http://www.struggle.ws/mexico/ezln/1997/romana_at_uni_mar.html

«این مردم مجازات را می‌بینند، اما جرم را
نمی‌بینند؛ و از آن جا که در محل مجازات
جرمی نمی‌یابند، پس باید از آن‌ها بهراسید؛
چرا که انتقام خود را خواهند گرفت»

کارل مارکس

۸ مارس

روز همبستگی زنان مبارز و عدالت خواه
گرامی باد



کانون مدافعان حقوق کارگر

زبان و جنسیت

سمیرا قنبرنژاد

مطالعات مربوط به نسبت میان زبان و جنسیت از اوایل دهه‌ی هفتاد میلادی با مقاله‌ی بحث‌برانگیز رابین لیکاف^۱ «زبان و موقعیت زن، ۱۹۷۵» آغاز شد. پیش از آن و از ابتدای بررسی ویژگی‌های زبان زنان و مردان، زبان‌شناسان پی به تفاوت‌های زبانی میان این دو جنس برده بودند. این تفاوت‌ها در برخی از جوامع، اندک و در حد واژگان و اصطلاحات هستند اما در جوامع دیگر قابل توجه و اساسی‌ترند و شامل سطوح دیگر زبانی - دستوری و آوایی- نیز می‌شوند. برای مثال، سپیر^۲ (۱۹۲۹) ادعا می‌کند زبان یانا (Yana) در کالیفرنیا شامل صورت‌های خاصی است که تنها به هنگام کاربرد زبان توسط زنان یا خطاب به زنان استفاده می‌شوند. نمونه‌ی دیگر توسط دیکسون^۳ (۱۹۷۱) در مورد زبان مردم دیربال (Dyirbal) در کوئیزلند شمالی در استرالیا گزارش شده است. گووال (Guwal) که زبان روزمره‌ی معمول این مردم است توسط هر دو جنس استفاده می‌شود اما اگر فردی مرد باشد و مادرزن او، حضور داشته باشد، یا زن

¹ Robin Lakoff

² Edward Sapir

³ R. M. W. Dixon

باشد و پدرشوهرش حضور داشته باشد؛ از گونه‌ی «مادرزن/ شوهر^۱» استفاده می‌کند. این گونه به لحاظ واج‌شناسی و دستور، مشابه گووال است؛ ولی واژگان آن کاملاً متفاوت می‌باشد. با این حال، هر دو جنس به گونه‌ی مادرزن/ شوهر دسترسی دارند (به نقل از وارداف و فولر^۲ ۲۰۱۵).

نمونه‌ی دیکسون گویای یکی از دلایلی است که برخی از زبان‌شناسان برای توضیح این که چرا گاهی گونه‌های زبانی متفاوتی برای زنان و مردان وجود دارد برشمرده‌اند. یسپرسن^۳ (۱۹۶۴) عامل این گونه‌های متفاوت را پدیده‌ی تابو عنوان می‌کند. بر این اساس، تفاوت‌های زبانی میان زنان و مردان به این دلیل است که هر جنس از کاربرد گونه‌ی جنس دیگر منع شده است. از دیدگاه مدرسی (۱۳۹۱)، به نظر می‌رسد بخشی از اختلافات واژگانی زنان و مردان فارسی‌زبان هم معلول همین پدیده‌ی تابو می‌باشد. البته تابو در همه‌ی موارد در سطح واژگان عمل نمی‌کند و ممکن است تأثیر آن در سطح نظام‌آوایی یک زبان هم مشاهده شود. برای مثال، زنان زولو (Zulu) مجاز به استفاده از واج /z/ نیستند و از این رو، واژه‌هایی که دارای این واج باشند در گفتار آنان دچار تغییر می‌شوند (یسپرسن به نقل از مدرسی، همان). وارداف و فولر (همان) همچنین اذعان می‌کنند که تابو تقریباً همیشه بر گفتار زنان عمل می‌کند و باعث می‌شود با زنان این جوامع به گونه‌ای رفتار شود که مغایر اصول برابری‌خواهی از نظر جوامع دیگر است.

در این میان، بسیاری از زبان‌شناسان اقدام به انجام مطالعات کمی و آماری بر روی متغییر جنسیت کردند. این مطالعات آماری به روش علمی نشان دادند که

¹ Mother-in-law

² Ronald Wardhaugh & Janet Fuller

³ Otto Jespersen

میان جنسیت و رفتار زبانی همبستگی وجود دارد و بنابراین، جنسیت می‌تواند توجیه‌گر بخشی از تنوع زبانی در یک جامعه باشد. مطالعات انجام شده به طور کلی نشان می‌دهند که زنان نسبت به رفتار زبانی خود و نسبت به کاربرد آن دسته از ویژگی‌های زبانی که دارای اعتبار اجتماعی بالایی هستند، بیش از مردان حساسیت دارند و از صورت‌های زبانی کم ارزش و غیر معتبر نیز بیشتر از مردان پرهیز دارند (مدرسی، همان). این مسأله با توجه به نقش مؤثری که زنان در تربیت نسل‌های بعدی دارند، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. به طوری که زنان را پیشرو در جهت گسترش مؤلفه‌های زبانی معتبر کرده است.

از سوی دیگر، برخی از پژوهشگران این حوزه، انتقادهایی را به این نوع مطالعات وارد دانستند. برای مثال، کامرون^۱ (۱۹۹۸) بیان می‌کند که این یافته‌ها متعلق به سنت مطالعات تجربی و تنها نشانگر این هستند که میان رفتار زبانی زنان و مردان به لحاظ آماری، تفاوت معناداری وجود دارد. اینکه مشاهده کنیم، شمارش کنیم و نمودار آماری بکشیم کافی نیست بلکه نیاز است که بر مبنای این یافته‌ها، نظریه‌پردازی شود. در این زمان، نیاز به تدوین نظریه‌ای اجتماعی برای تبیین نسبت میان زبان و جنسیت بود که موجب تحولی در مطالعات زبان و جنسیت شد. ناگفته نماند که این تحولات تقریباً هم‌زمان بود و متأثر شد از تغییر دیدگاه نسبت به مقوله جنسیت بر اساس آرای فیلسوف این حوزه، یعنی جودیت باتلر^۲. تحلیلگران از آن پس به جنسیت به مثابه‌ی آنچه فرد انجام می‌دهد، می‌پرداختند و نه آنچه فرد ذاتاً دارد. از این دیدگاه، جنسیت کنشی اجتماعی است و مانند هر کنش دیگری می‌تواند مکرراً تولید و بازتولید شود.

¹ Deborah Cameron

² Judith Butler

اثر لیکاف - که ذکر آن در بالا رفت - جزء اولین آثاری بود که به چرایی تفاوت گفتار زنان و مردان پرداخت. این اثر، همان‌طور که از نام‌اش برمی‌آید؛ بازگو کننده‌ی آن است که چگونه زبان زنان، موقعیت‌شان را در جامعه آشکار می‌کند. موقعیتی که به طور کلی نسبت به موقعیت مردان، فرودست شمرده می‌شود. رویکرد لیکاف بعدها مدل نقصان^۱ نامیده شد زیرا بسیاری از مؤلفه‌هایی که وی برای زبان زنان برمی‌شمرد، مانند عدم اطمینان در گفتار، کاربرد پرسش‌های ضمیمه‌ای^۲، آهنگ خیزان، ابزارهای طفره‌روی و داشتن دایره‌ی واژگانی محدود به امور خانگی نشان می‌دهند که زبان زنان در مقایسه با هنجار زبان مردانه ناقص است. لیکاف استدلال می‌کند که این صورت‌های زبانی و عدم اطمینان در گفتار منعکس کننده و تقویت کننده‌ی موقعیت اجتماعی فرودست و نقش متزلزل و بی‌ثبات زنان در اجتماع است. از این دیدگاه، تفاوت‌های زبانی زنان و مردان یکی از نتایج نابرابری‌های اجتماعی است.

اندکی پس از تألیف «زبان و موقعیت زن» دیگر زبان‌شناسان شروع به نقد دیدگاه لیکاف و نیز گسترش این حوزه‌ی مطالعاتی کردند. تحقیقات تجربی نشان دادند که بعضی از این ویژگی‌های زبانی که لیکاف مخصوص زنان می‌دانست؛ لزوماً محدود به زبان زنان نمی‌شوند و در میان مردان هم رواج دارند (وارداف و فولر، همان). با این حال، پژوهشی که توسط اُبار^۳ و اتکینز^۴ (۱۹۸۰) در مورد زبان در دادگاه انجام شد؛ نشان داد که این زنان نیستند که لزوماً از مؤلفه‌های زبانی عنوان شده توسط لیکاف استفاده می‌کنند بلکه کسانی هستند که به لحاظ اجتماعی/ سازمانی دارای قدرت کمتری هستند. بنابراین اهمیت کار لیکاف در این است

¹ Deficit Model

² Tag Question

³ William M. O'Barr

⁴ Bowman K. Atkins

که تأیید می‌کند شیوه‌ی گفتاری که در ارتباط با زنان شمرده می‌شود؛ در واقع، مربوط به عدم قدرت است.

بدین ترتیب رویکرد سلطه^۱ از رویکرد نقصان منتج می‌شود. این رویکرد، روابط قدرت میان دو جنس را مورد توجه قرار می‌دهد. از دیدگاه سلطه، تفاوت-های زبانی دو جنس، بازتاب تفاوت‌های قدرت در جامعه است. بر این اساس، قدرت و سلطه‌ی اجتماعی مردان، به هنگام گفتگو با زنان بازتولید می‌شود. تحقیقاتی که بر پایه‌ی این رویکرد صورت گرفته است؛ ادعا می‌کند که در مکالمه‌های بیناجنسیتی، زنان نسبت به مردان بیشتر سؤال می‌پرسند، بیشتر از نشانه‌های توجه به مکالمه به منظور ترغیب افراد برای ادامه‌ی گفتگو استفاده می‌کنند، بیشتر از ضمائر «شما» و «ما» استفاده می‌کنند و اگر سخن‌شان قطع شود، کمتر اعتراض می‌کنند. در مقابل، مردان بیشتر سخن دیگران را قطع می‌کنند، بیشتر بحث و جدل می‌کنند، بی‌توجه‌ترند، سعی می‌کنند موضوعات گفتگو را کنترل کنند و مایل‌اند که اظهارنظرهای قاطعانه بکنند. به بیانی جامع‌تر، به نظر می‌رسد که زنان و مردان در الگوهای تعاملی‌شان در گفتگوها، غالباً روابط قدرتی که در جامعه وجود دارد را به نمایش می‌گذارند، با مردانی که سلطه‌گرند و زنانی که سلطه‌پذیر. از نظر اسپندر^۲، فمینیست و نویسنده‌ی کتاب «زبان مردساخته ۱۹۸۰»، زنان در طول تاریخ نمی‌توانسته‌اند بر زبان تأثیری بگذارند زیرا زبان همواره تحت کنترل مردان بوده است و این گروه سلطه‌گر زبان، اندیشه و واقعیت را تولید کرده‌اند. حتی تجارب خاص زنانه نیز در بسیاری اوقات از دید مردانه توصیف شده‌اند. یکی از مثال‌های وی مفهوم «مادر شدن» است که از

¹ Dominance Approach

² Dale Spender

سوی مردان رضایت‌بخش‌ترین تجربه‌ی ممکن برای یک زن توصیف می‌شود. این توصیف، در واقع، تحریفِ دردها و سختی‌های به دنیا آوردن بچه است.

با این حال، پژوهش‌های جامع‌تر نشان دادند که این الگوهای تعاملی بیش از حد تعمیم داده شده‌اند. منتقدان این رویکرد بر این باورند که پژوهشگران این رویکرد، دچار ساده‌انگاری شده‌اند و مؤلفه‌ای اساسی، یعنی بافت^۱ را در نظر نگرفته‌اند. این‌گونه نیست که تمام افراد یک جامعه همواره یک نقش در اجتماع داشته باشند و در تمام بافت‌ها، چه خصوصی چه عمومی، به یک شیوه سخن بگویند. بدین ترتیب، رویکرد سلطه نیز در ارائه‌ی یک نظریه‌ی همگانی برای تبیین تفاوت گفتار زنان و مردان با شکست مواجه شد.

تقریباً هم‌زمان با رویکرد سلطه، رویکرد دیگری به نام رویکرد تفاوت^۲ مطرح شد. دבורا تانن^۳ در کتاب پُر فروش «تو کلاً نمی‌فهمی: زنان و مردان به هنگام گفتگو ۱۹۹۱» استدلال می‌کند که زنان و مردان متفاوت سخن می‌گویند زیرا هر کدام در دو خرده‌فرهنگ متفاوت پرورش یافته‌اند و در جریان اجتماعی شدن، هر کدام آموخته‌اند که تنها همانند هم‌جنسان خود صحبت کنند. از این رو، به دلیل عدم درک متقابل، دچار سوء تفاهم می‌شوند. این رویکرد، دیدی برابر نسبت به زبان دارد. بدین معنی که گونه‌ی گفتار یک جنس را هنجار و گونه‌ی دیگر را به دلیل تفاوت، انحراف از هنجار نمی‌داند. ادعای اصلی تانن این است که بر اساس این تفاوت فرهنگی، زنان و مردان در گفتگو اهداف متفاوتی را دنبال می‌کنند؛ زنان به دنبال ایجاد وحدت، هم‌دلی و تداوم گفتگو هستند، در حالی که

¹ Context

² Difference Approach

³ Deborah Tannen

مردان در جستجوی استقرار سلسه مراتب و پایگاه. این تفاوت در هدف، موجب عدم درک متقابل و مشکلات ارتباطی میان آن‌ها می‌شود.

منتقدان این رویکرد معتقدند تأکید زیاد بر تفاوت در عین برابری باعث شده است که برای چنین مسأله‌ی پیچیده‌ای، تبیینی راحت ارائه شود. به باور آنان، نمی‌توان در تحلیل گفتگوهای بیناجنسیتی، مسأله‌ی قدرت را نادیده انگاشت. نیز، اینگونه نیست که تمام تعاملات و مراحل اجتماعی شدن افراد، تنها درون گروه همجنس صورت گرفته باشد. تانن با این‌که سلطه‌ی مردانه را رد نمی‌کند، برای آن توضیحی نمی‌آورد. از نظر برخی منتقدان، احتمالاً تا حدی همین پرهیز از پرداختن به موضوع بغرنج روابط قدرت میان دو جنس باعث محبوبیت این رویکرد شده است (وارداف و فولر، همان).

چهارمین و واپسین رویکرد، به دلیل تأکید و توجه به جنبه‌های پویای تعامل زبانی، رویکرد پویا^۱ خوانده می‌شود. پژوهشگران این رویکرد از منظر ساختگرایی اجتماعی^۲ به موضوع زبان و جنسیت می‌نگرند. بنی‌اراین، هویت جنسیتی را به عنوان ساختی اجتماعی^۳ در نظر می‌گیرند و نه یک مقوله‌ی اجتماعی ثابت و از پیش تعیین شده؛ همان‌گونه که واقعیت‌های اجتماعی یک جامعه بر اساس تجارب و دانش افراد یا گروه‌های اجتماعی، همانند فرآیندی پویا و پیش‌رونده، تولید و بازتولید می‌شوند و موجودیتی ذاتی و طبیعی نیستند (کوتس^۴ ۲۰۱۳). به قول

1 Dynamic Approach

2 Social Constructionism

3 Social construct

4 Jennifer Coates

وست و زیمرمن^۱ (۱۹۸۷)، کاربران زبان می‌بایست به عنوان «اجرا کنندگان» جنسیت نگریسته شوند، نه دارای جنسیتی ایستا و متعین.

جمع‌بندی

به غیر از رویکرد نقصان که در همان‌زمان در رویکرد سلطه حل شد؛ مابقی رویکردها هنوز طرفداران خود را دارند؛ در واقع مرز مشخصی میان‌شان وجود ندارد و هر پژوهشگری بسته به نیاز، ممکن است از هر یک بهره‌برد. این رویکردها هر کدام نشانگر تلاش برای توصیف رفتار زبانی زنان و مردان و تبیین نسبت میان زبان و جنسیت‌اند. این مطالعات همراه بودند با رویکردهای جدیدی که در حوزه‌ی مطالعات جنسیت منجر به تعریف جدیدی از جنسیت شد و نیز، همراه بودند با مبارزات زنان برای رسیدن به برابری اجتماعی و با تحولاتی که در جامعه در مورد جایگاه زن در حال وقوع بود. آن زمان که لیکاف در دهه‌ی هفتاد میلادی کتاب *زبان و موقعیت زن* را می‌نوشت؛ گفتمان غالب در جامعه‌ی آمریکا این بود که جایگاه زن در خانه است (ن.ک. هلمز^۲ ۲۰۱۳). نگرش سلطه به تفاوت زبانی میان دو جنس در واقع بر پایه‌ی مشاهدات رفتار زبانی، که جزئی از رفتار اجتماعی زنان و مردان است؛ مبتنی بود. چرا زنان نسبت به گفتار - و یا رفتار - خود حساسیت بیشتری دارند. زیرا احتمالاً جامعه از آن‌ها انتظار رفتار «بهتری» را دارد؛ فرودست باید مؤدب باشد. مضاف بر این تحولات، فشارهای گروه‌های فمینیستی موجب شد در برخی زبان‌ها، جنسیت‌زدایی صورت بگیرد. با همه‌ی این اوصاف، این تغییرات که در سطح برنامه‌ریزی خُرد برای زبان قرار

¹ Candace West & Don Zimmerman

² Janet Holmes

دارند؛ به تنهایی نمی‌توانند کل یک جامعه‌ی جنسیت‌زده را اصلاح کنند. به قول وارداف و فولر (همان)، این زبان نیست که میان جنسیت‌ها تبعیض ناعادلانه قائل می‌شود بلکه این مردم یک جامعه هستند. کنش زبانی، کنشی اجتماعی است و برای ایجاد تغییر زبانی باید جامعه را تغییر داد. بنابراین تا هنگامی که جنسیت-زدگی از اذهان مردم یک جامعه پاک نشود؛ بازتاب آن را همچنان در رفتار آنان، و به تبع، در رفتار زبانی آنان خواهیم دید.

منابع

مدرسی، یحیی. (۱۳۹۱). چاپ سوم. *درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Cameron, D. (1998). Gender, Language, and Discourse: A Review Essay. *Journal of Women in Cultural and Society* 23:945–73.

Coates, J. (2013). 4th edn. *Women, Men, and Language; A Sociolinguistic Account of Gender Differences in Language*. New York: Routledge.

Holmes, J. (2013). 4th edn. *An Introduction To Sociolinguistics*. Pearson Education Limited.

Lakoff, R. (1975). Language and Woman's Place. *Language in Society* 2: 45–80.

O'Barr, W. M. and B. K. Atkins. (1980). Women's Language or Powerless Language? In Sally McConnell M. and Ruth Borker and Nelly Furman (eds) *Women and Language in Literature and Society*. New York: Praeger. 93–110.

Spender, D. (1980). *Man Made Language*. London: Routledge and Kegan Paul.

Tannen, D. (1991). *You Just Don't Understand: Women and Men in Conversation*. New York: William Morrow.

Wardhaugh, R. and Janet Fuller. (2015). 7th edn. *An Introduction to Sociolinguistics*. Oxford: Blackwell.

West, C. and Don H. Zimmerman. (1987). Doing Gender. *Gender and Society* 1(2): 125–51.

«در ستایش زن بودن» یا «زن بودن»، «زنانگی» یا «روانکاوای زن»

رامین قلی‌وند

نَقَب یکم: ناموس، مردسالاری و استثمار مضاعف زنان در جامعه‌ی سرمایه‌داری.

«ناموس» به معنای محارم به تمام زنانی اطلاق می‌گردد که در رابطه‌ی خویشاوندی خاصی نسبت به یک مرد هستند؛ این واژه در مورد مردان اطلاق نمی‌شود مثلاً هیچ وقت زنی نمی‌گوید فلان مرد، ناموس من است. ناموسِ مرد حریم خاص اوست همچنان‌که زن، حریم خاص مرد است و مردیِ مرد نیز مبتنی بر حفظ این حریم است. از این‌رو قانون محارم قبل از هر چیزی قانون مذکر است. در کل می‌شود این‌چنین گفت: «قانون از ناموس منشأ می‌گیرد».

آیا نفی نظام سرمایه‌داری و نفی قانون کهنه، در حقیقت به معنای برگرداندن ناموس گم‌شده‌ی حقیقیِ زنِ دیرینه نیست؟ در حقیقت در نظام سرمایه‌داری، قانون وجود ندارد بلکه قانون، آن‌جایی وجود دارد که بی قانونی نظام جدید علیه نظام سرمایه‌داری خود را جایگزین کند.

نَقَب دوم: «از خودبیگانگیِ زبانِ زنانه»

از نظر ایریگاری زنان، زبانی از آن خود ندارند؛ زن با گم کردن زبانِ اولیه‌ی خود و پیروی از الگوی مردانه‌ی زبان، دچار سردرگمی در تکلم می‌شود. ایریگاری

ناپایداری معنا در زبان زنانه را ناشی از تعدد معانی می‌داند (به‌طور مثال وقتی که گفته می‌شود آدم بایستی مرد باشد؛ غیرت و مردانگی، ناموس - از جنبه‌ی دیگر حیا، زنا و غیره). این‌جا زبان زن قاصر می‌شود و این در کل زندگی زنانه آن هم در جامعه‌ی سرمایه‌داری باعث از خودبیگانگی مضاعف زن در قالب زبان زنانه متجلی می‌شود. می‌خواهم بگویم که زبان نیز در قیومیت جامعه‌ی مردسالارانه است؛ از خودبیگانگی تن کالا شده و از خودبیگانگی زبان نیز می‌تواند هم‌زمان اتفاق بیفتد؛ انگار که بر خلاف مردان، زنان بیشتر از خودبیگانه‌ترند. سیمون دوبووار «طغیان ارگانیزم در مقابل نوع» را عنوان کرد یعنی تهوع و کم‌اشتهایی که در ماه‌های اول بارداری اتفاق می‌افتد در مورد هیچ ماده‌ی خانگی دیگری مشاهده نمی‌شود جز انسان. او می‌گوید: انگار که استفراغ به مثابه‌ی اعتراض زبان زن امروزی است؛ همان‌گونه که پُر خوردن نشانه‌ی دیگر او است. به‌رغم توصیه و سفارش ایریگاری و دیگر طرفداران آفرینش زبان زنانه، زن از دیرباز همچنان با زبان بدن حرف می‌زند و خواهد زد. (سیکسو زبان زنانه مورد نظر ایریگاری را به نوشتار تسری داد و اساس نظریه نوشتار زنانه را پی‌ریزی کرد. شاعرانگی، بازی با کلمات، احساسات‌گرایی مفرط از جمله ویژگی‌های ملموس این‌گونه نوشتارند). زن برمی‌آشوبد اما در نمایش تن نفی شده، او نه با زبان بلکه با تن و جسم خود به مبارزه برخواید خاست.

هیستری، «زبان بدن» است اما آیا بهتر نیست بگوییم که هیستری تجلی‌گاه به نمایش درآمده‌ی رقصناک زبان سرکوب‌شده‌ی بدن زنانه است؟ آیا می‌شود گفت که هیستری، سرکوب فرد در رخداد از خودبیگانه‌شده‌ی زبانی و تنانه است؟

بله "هیستری، نشان از خودبیگانگی ست"، هیستری نماد جامعه‌ی مردسالاری ست.

نقب سوم: «تضاد آنتاگونیستی زن و مرد، رقابت و همیاری»

همچنان‌که در جامعه‌ی سرمایه‌داری تضاد بین طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌ی کارگر، آنتاگونیستی (آشتی‌ناپذیر) است؛ بین رقابت و همیاری، آشتی زن با مرد نیز تضاد آنتاگونیسم وجود دارد. «مرد با آزاد کردن حریم دیگری (یعنی زن)، خود را نیز از محدودیت ناآزاد بودگی درمی‌آورد.» مرد با آزاد ساختن زن، خود را آزاد می‌کند.

زن بایستی چیزواره شود مبدل به تن و چیزی سودآور، از طریقت ادا و اطوارها، نمایش‌های بدنی یا با عمل‌های جراحی مانند میکرو، پروتز و بوتاکس، اکستنشن و پیرسینگ و ابزارهای به خود چسبانده شده‌ی دیگر، خود را برای سودمندی‌تن‌اش بیاراید در غیر این‌صورت از ارزش‌اش برای جامعه‌ی مردسالاری کاسته خواهد شد. همچنان‌که مرد نیز بایستی با به نمایش گذاشتن قدرت و مقاومت خود، نقش زیبایی را در نماد دیگرگونگی کالایی به نمایش درآمده‌ی دلک‌واره انجام دهد تا به موجودی سودآور تبدیل گردد؛ مثلاً در نماد ورزشکاران قدرتمند... آیا چنان مهم است که میلیاردها دلار خرج و هزینه‌ی افرادی می‌شود که مثلاً وزنه‌ای را بالای سر ببرند؟! مشتی بر سر دیگری با قدرت تمام وارد آورند؟! پشت دیگری را به زمین زنند؟! و در بادی‌بیلدینگ‌ها، حجم‌های بیمارگونه‌ی افزایشی به خود زنند؟! از جهتی انگار ورزش از آن مرد است؛ ورزش‌هایی مثل اسکی روی یخ یا ژیمناستیک که در آن، زن حتی به لحاظ عملکردی از انعطاف بهتری نسبت به مرد برخوردار است نیز نادیده گرفته خواهد شد. آن وقت خواهند گفت خب در ورزش، قدرت ارجحیت دارد به انعطاف و زیبایی!

نظام مردسالاری همه چیز را در «رقابت» می‌پذیرد نه شکل «همیاری» آن، یکی از زیباترین ورزش‌ها، ورزش دو نفره‌ی اسکی روی یخ با همیاری زن و مرد

است؛ البته که در نظام سرمایه‌داری این ورزش نیز به رقابت تبدیل می‌شود تا تبدیل به سود گردد.

هم‌پیوستگی زن و مرد، نفی رقابت‌ها و در مقابل دیالکتیک همیاری است. در نظام سرمایه‌داری همه چیز تبدیل به رقابت می‌شود با نفی رقابت، به دیالکتیک همیاری خواهیم رسید. البته که رقابت نه فقط در ورزش بلکه در همه‌ی زندگانی و ابعاد بشر و مخصوصاً زندگانی زنان نمود پیدا می‌کند.

نقб چهارم: «گذر از دوران کمونی مادرسالاری به پدرسالاری»

"در طبیعت، نرها بر ماده‌ها فرمان نمی‌رانند بلکه فرمانروایی نرها در مقابل نرهای دیگر است."

ایولین رید در راستای تعریف توت‌م و تابوی فرویدی که علت آن را تنها بازداری جنسی می‌دانست؛ به این می‌رسد که تابو بازداری و ممنوعیت دوگانه‌ای دارد این تابو نه فقط بازداری جنسی است که فروید می‌گفت، بلکه بازداری خوراکی که مهم‌تر نیز هست را نیز به همراه دارد و آن تابویی است در برابر آدم‌خواری، مردان برای پیروزی در مقابل هم‌نوع خود باید با هم همکاری کنند. بر ستیزه-جویی رفتار سکسی مردان باید چیره می‌شدند و به جای آن رابطه‌ی برادرانه و اجتماعی را می‌نشانند. دوم این‌که زنان توانستند یک‌جانشینی را برپا دارند، فرایند رام کردن جانوران را آغاز کردند، آن‌ها کشاورز بودند، خانه می‌ساختند اما مردان جنگجو و شکارگر بوده و برعکس زنان، مکان مشخصی نداشتند. زنان رام بودند باید یک‌جانشین می‌شدند تا بتوانند فرزندان، گیاهان رستنی، حیوانات و مردان را رام کنند.

ایولین رید در کتاب زن‌سالاری می‌گوید که در جامعه‌ی قدیم و بدوی، وجود پدر به سان پیوندی اجتماعی میان شوهر و فرزند یک زن آغاز شد؛ از هنگامی که پدری پدید آمد؛ خانواده‌ی مادری دو پاره شد. مفهوم زنا با محارم در تاریخ، پدیده‌ای دیر هنگام است؛ در جامعه پیش از پیدایش مالکیت وجود نداشت. نخستین خانواده‌های پدری نه بر پایه‌ی پدری شناخته شده‌ی یک پدر بر فرزند، که بر مالکیتِ پدر فرزند استوار بود. همچنان که انگلس شرح می‌دهد جامعه‌ی طبقاتی پدرسالار بر پایه‌ی خانواده، مالکیت خصوصی و دولت بنیاد نهاده شد.

حتی در اساطیر شاهد این هستیم الهه‌های زنی که مورد پرستش قرار گرفته بودند با شکست جایگاه زن و زن‌سالاری توسط مردان، الهه‌های زنان مثل الهه‌های باروری و زاینده‌گی نیز به افول می‌گرایند و جای آن‌ها را نیز خدایان مرد می‌گیرد.

نقب پنجم: زن و نقاب

لکان می‌گفت نقاب، مبین وجود زن است. در عین حال که چون نقاب است؛ مبین آن است که زن وجود ندارد. لکان زنان را به نحو منفی در نسبت با مردان تعریف نمی‌کند یعنی به این شکل که زن، مرد نیست و بنابراین، فاقد چیزی است که مرد دارد یعنی قضیب. بلکه زنان به چیزی بیش از مردان دسترسی دارند ژوئیسانس مازاد.

ریویتر: زنانگی «ممکن است نقابی باشد که زن برای پنهان کردن تملک مردانگی و نیز برای اجتناب از گزند تلافی پیش‌بینی‌شده‌ای بر چهره می‌گذارد که اگر آشکار شود واجد مردانگی است او را تهدید می‌کند.»

ریویژر مفهوم نقاب را دستاوردی مهم در نظریه‌ی رشد جنسی زنانه تلقی کرد و آن را در عقده‌ی ادیپ زنانه مؤثر دانست.

مسأله‌ی ایریگاری این است که چگونه امر زنانه را بدون گرفتار آمدن در قالب-های پدرسالارانه تعریف کند. تلقی روانکاوانه از تفاوت جنسی متکی بر رؤیت-پذیری تفاوت است و بنابراین، امر زنانه همواره به عنوان غیاب یا نفی هنجار مردانه تعریف می‌شود. در نتیجه زنان از بازنمایی حذف می‌شوند.

کارن هورنای تحقیر و تحمیق زنان از طرف مردان را نشانه نیاز غیرقابل انکار مردان به زنان می‌داند. او از قدرت زاینده‌گی، بارداری و شیردادن یاد می‌کند؛ عملکردهای زنانه‌ای که نشانه‌ی قدرت زنانه‌اند. او بر این باور است که مرد هم از این قدرت می‌ترسد و هم به صاحب این قدرت نیازمند است. پس او را تحقیر می‌کند؛ اعتماد به نفس‌اش را از او می‌گیرد تا بتواند بی هیچ ترسی به او نزدیک شود همچنین هورنای در جای دیگر به غبطه‌ی رحم می‌پردازد که مردان را به نداشتن رحم و عدم زاینده‌گی آن‌ها تمام علت و ریشه‌ی عقده مردان نسبت به زنان اعلام می‌کند. قدرت به ضعف بدل شده‌ی زنانه‌ای که مرد دوران معاصر را مانند مرد دوران باستان نمی‌ترساند.



مهرجان الموسيقى العربية

برگی از تاریخ مبارزات زنان ایران

اعتراض به تصویب اصلاحیه‌ی قانون خانواده

تهران، آبان ۱۳۵۸

هاله صفرزاده

در ۱۹ مهر ماه ۱۳۵۸ در هیأت وزیران و شورای انقلاب، قانونی تصویب و در نشریات رسمی منتشر شد. به موجب این قانون، دادگاه حمایت خانواده ملغی و دادگاه خاص مدنی به امور مربوط به مسائل خانوادگی رسیدگی می‌کرد. بر حسب تبصره ۲ ماده‌ی ۳ این لایحه، حق طلاق به مرد داده شده بود. به دنبال آن مقالات بسیاری در اعتراض به این مسأله از سوی زنان فعال و برخی تشکل‌های زنان منتشر شد. اطلاعیه‌هایی نیز در رابطه با تغییر قانون حمایت خانواده، چاپ و در ادارات و مدارس پخش شد.

در خبری که در کیهان ۸ آبان منتشر شده چنین می‌خوانیم:

«گروهی از زنان مبارز ایران با تسلیم نامه‌ای به حضور امام خمینی در زمینه‌ی حق طلاق زنان سوال نمودند که متن سوال و پاسخ به شرح زیر

است: مسأله اختیار طلاق به دست مرد، موجب ناراحتی و تشویش خاطر گروهی از زنان مبارز ایران شده است و گمان می‌کنند که دیگر به هیچ وجه حق طلاق ندارند... نظر جنابعالی راجع به این مسأله چیست؟»

«برای زنان محترم شارع مقدس راه‌حل معین فرموده است به این معنی که در ضمن عقد و نکاح اگر شرط کنند که وکیل باشند؛ در طلاق می‌توانند، خود را طلاق دهند... آیت‌اله منتظری اعلام کرد مسأله‌ی طلاق، اصلاً در مجلس خبرگان مطرح نخواهد شد... دو روز است که تلفن‌های زیادی می‌شود... از دیروز شایع کرده‌اند که مجلس خبرگان راجع به طلاق اصلی گذرانده‌اند و خانم‌ها بنا دارند تظاهراتی انجام دهند. من به همه‌ی خواهران و برادران اطلاع می‌دهم که مسأله‌ی نکاح و طلاق مربوط به قانون مدنی است و در مجلس خبرگان اصلاً مطرح نشده است.»

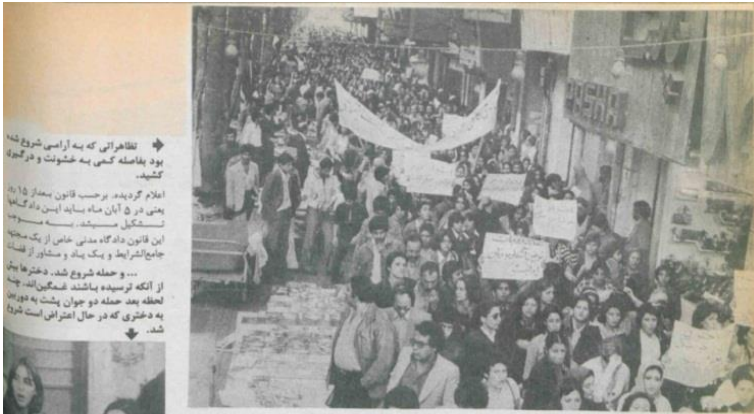
اوج این مخالفت‌ها، تظاهراتی بود که در تهران مقابل دادگستری برگزار شد. این تظاهرات مجاور پارک دانشجو (خیابان انقلاب) صورت گرفت و راهپیمایان ضمن حمل پلاکاردهایی، شعارهایی مبنی بر تساوی حقوق زن و مرد می‌دادند.^۱ به گزارش زن روز:

^۱ در کیهان ۹ آبان و زن روز ۲۶ آبان گزارش مفصلی از این تظاهرات آمده است.

«خانم‌های تظاهرکننده، معترض بودند که اساساً قانون مدنی در موارد طلاق و قیمومیت فرزندان و کلاً تمام قوانین مربوط به زن، غیر انسانی حکم داده و از حد عدل و انصاف خارج شده و زن را تا حد یک برده، پایین آورده است...»

در این شماره‌ی زن روز، مصاحبه‌هایی با رئیس دادگاه شهرستان تهران و تعدادی از وکلای نیز منتشر شده بود. خبرنگار از رئیس دادگاه شهرستان تهران پرسیده بود که آیا زن نیز می‌تواند مانند مرد درخواست طلاق کند. پاسخ این بود: «خیر اما زن می‌تواند در موقع عقد، شرط کند که مرد اگر سوء‌معاشرت یا بدرفتاری کند که مناسب شئونات زن نباشد؛ زن وکیل باشد که بتواند طلاق بگیرد...» اما وکلای این قانون را کاملاً یک طرفه دانسته و معتقد بودند که «حقوق خانم‌ها با توجه به این ماده‌ی قانون درست تأمین نمی‌شود... با این قانون به مراتب طلاق گرفتن یک خانم سخت‌تر است...» در ادامه، نظرات چند خانم خانه‌دار نیز آمده است: «نه ما همه مخالف‌ایم. باید کاری بکنند که از قانون، حمایت خانواده بهتر شود نه بدتر. باید حتماً یک دادگاه بی‌طرف و صالحی باشد که در هر صورت حتماً اگر زن و شوهر موافق هم باشند به آن‌جا مراجعه کنند.»

این خانم عنوان کرده بود که از طریق یکی از دوستان‌اش خبردار شده و توی محله‌ی آن‌ها، همه از این تظاهرات خبر داشته و گفته بودند که حتماً برای شرکت در این تظاهرات خواهند رفت.



تظاهراتی که به آزادی شروع شده بود بافاصله کمی به خشونت و درگیری کشید.
اعلام گردید، برحسب قانون شمار ۱۵۰ بار پتی در ۵ آبان ماه بسایه این دادگاهها تشکیل میسند. بیسه موجود این قانون دادگاه مدنی خاص از یک مستحق جامع‌الشرایط و یک پناذ و مشاور از قضات ... و حمله شروع شد. دخترها پیش از آنکه ترسیده باشند اسمگین اند. چسه لحظه بعد حمله دو جوان پشت به دوربین به دختری که در حال اعتراض است شروع شد.



مقام سرور استانیلابی
مقام سرور استانیلابی
مقام سرور استانیلابی

نیست، وهین ساده موجب نگرانی وخشم بسیاری از زنان را فراهم کرد. چرا امر مهمی مانند جدائی واز هم پاشیدن بگ خانواده باید به تصمیم مرد بدون اراده دلیلی منطقی و محکمه پسند بسته باشد و چرا در صورت توافق مردطرف، نیازی به تشکیل دادگاه نیست. برای حفظ مصالح احتمالی هم که شده دادگاه باید بسینند آیا دلیلی منطقی برای جدائی و رها کردن فرزندان وجود دارد، و یاخیر.
خانمهای تظاهر کننده معترض بودند که اساساً قانون مدنی در موارد طلاق ولهویت فرزندان وکلا تمام قوانین مربوط به زن سیر انسانی حکم داده، و از حد عدل وانصاف خارج شده، و زن را تا حدیک برده پسان آورده است.
تصمیم گرفتن دتال این تظاهرات را بگیریم نظرات سواقتین وسخاقتین را جوبا شویم ودر کنارش اظهارات چندسند از صاحبانزارا بشنویم.
آقای دکتر مستخاری رئیس دادگاه شهرستان اوران در انموره اظهار داشت که: لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص که در تاریخ ۵۸/۱/۱۲ به تأیید هیئت دولت رسیده و در اول مهرتیز به تصویب شورای انقلاب رسیده، در ۵۸/۱/۱۹ نیز در روزنامه رسماً

نزدیک بود ما هم کتک بخوریم!..

گزارشی زنده از تظاهرات خانمهایی که بر علیه لفو قانون حمایت خانواده برآشفته شدند و اعتراض خود را در راهپیمایی نیمه تمام و بسی تشکلی ابراز داشتند.

بر حسب تبصره ۲ ماده ۳ این قانون مدنی، واحکام شرع مقرر گردیده، ولی در مواردی که شوهر بااستناد ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی تقاضای طلاق کند، دادگاه بدو حسب آیه کریمه (ان خلت شقای بسینهما فایعوا حکما من اهل و حکما من اهلها فان رسیدا ایلاخا بوفی الله بسینهما ازاله کن عسباً خیرا) موضوع را بشماری ارجاع کرده ودر صورتیکه بین زوجین سازش حاصل نشود، اجازه طلاق به زوج داده خواهد شد.
در مواردی که بین زوجین راجع به طلاق توافق شده باشد، مراجعه به دادگاه لازم

خبردار شدیم که بساست تظاهراتی از طرف زنان در خیابان مصدق برپا شود، وانگیزه اصلی این تظاهرات هم در واقع قانونی بود که در ۵۸/۱/۱۹ تصویب در هیئت وزیران وشورای انقلاب در روزنامههای رسمی بچاپ رسیده بود. به موجب این قانون دادگاه حمایت خانواده ملغی و دادگاههای جدیدی بنام دادگاه خاص مدنی، به امور مربوط، رسیدگی میکنند.

در مورد ترکیب جمعیت شرکت کننده در این تظاهرات، خبرنگار زن روز چنین می نویسد:

«تعداد به آن اندازه که انتظار می‌رفت نبود، ولی ترکیب جالبی داشت از هر تیپ و سنی، پیر و جوان، با حجاب و بی‌حجاب همه در کنار هم بودند و تعدادی مرد هم در میان‌شان دیده می‌شد... هنوز چند متری نرفته بودیم که هیاهویی از آن طرف خیابان، نظرها را جلب کرد. عده‌ای از آن طرف خیابان پیش می‌آمدند و... انگار با نگاه‌ها و خنده‌هایشان می‌خواستند بگویند: "آبجی شما را چه به این کارها، آدم شدید زبون در آوردید." برخوردشان جدی نبود و بیشتر از روی تحقیر و تمسخر متلک می‌گفتند و اعمال ناشایست می‌کردند و در میان‌شان عده‌ای فریاد می‌زدند: "زن که حق جهاد نداره، حق طلاق نداره" چند نفر از دخترها، اعلامیه‌هایی پخش می‌کردند... مرد و زن نسبتاً مسن و چادری اعلامیه‌ها را گرفته و در حالی که ناسزاهای رکیکی نثار دخترها می‌کردند؛ آنها را پاره کردند... پرسیدم آقا چرا پاره کردید... گفت برای این که این اعلامیه مال سازمان... بود... پرسیدم این که آنها شعار می‌دهند تعدد زوجات محکوم است یا طلاق غیابی محکوم است و حقوق زن باید محترم شمرده شود؛ به نظر شما غلط است؟... نه این‌ها غلط نیست ولی این گروه اختلاف می‌اندازند والا با هدف‌شان مخالف نیستم...»

خبرنگار اعلامیه پاره شد را جمع می‌کند و محل امضای آن را نشان می‌دهد. مرد در حالی که از خجالت سرافکنده بود؛ گفت: من به این مطالب اعتراضی ندارم اما همه می‌گویند این‌ها... هستند. بله حق با شماست حمله و ناسزا درست نیست...

«خانم مسن می‌گوید: من فقط اسلام را قبول دارم. هر چی امام خمینی بگوید، قبول دارم اگر بگوید شوهرم چند تا زن هم بگیرد، من باز هم قبول دارم. اگر بدون خبر من را طلاق دهد رسماً قبول دارم... مرد جوان صاحب

مغازهی بزرگی می‌گوید اگر من بتوانم آن چهارتا را اداره کنم چه اشکالی دارد... دختر جوانی با اطمینان می‌گوید: اینها همه توطئه است...»

خبرنگار می‌پرسد چه چیزی توطئه است طلاق بدون دادگاه یا این تظاهرات؟

«دختر جوان می‌گوید اصلاً در مجلس خبرگان چنین قانونی گذرانده نشده و اصلاً قانون جدیدی برای طلاق تصویب نشده... چند مرد هم به خانم‌ها اعتراض می‌کنند که چرا راه افتاده‌اید، نامه بنویسید. یک یا دو نماینده بفرستید تا حرف‌تان را بزنند. خانم باحجابی می‌گوید برو آقا خیال می‌کنی کم کرده‌ایم. کی به حرف ما گوش می‌دهد... مرد دیگری می‌گوید اگر این قانون تصویب شده باشد؛ اساس خانواده را به هم می‌زند. دیگر زن و مرد ندارد وقتی مرد، راحت زن‌اش را بتواند طلاق دهد یا هر دو به راحتی بروند محضر جدا شوند؛ پس حق اجتماع چه می‌شود... زن دیگری می‌گوید این‌ها شایعه است؛ دروغ است که این دخترها را بریزند بیرون. آخر کدام زن حسابی و با آبرو می‌آید خیابان این‌طور می‌کند. این‌ها همه خراب‌اند، بی‌حیاها، زن دیگری می‌گوید خجالت بکش، مگر آن وقت که این زن‌ها برای تظاهرات کنار مردها جلوی گلوله می‌رفتند خراب بودند...»

در گزارش آمده بیشتر زنان و مردان که شاهد این اعتراض بودند؛ باور نمی‌کردند که دولت انقلابی اسلامی چنین قانونی را بر دعوی خانوادگی حاکم گرداند و کمتر کسی برای حمایت از این قانون با تظاهرات مخالفت می‌کرد هر چند به زودی دسته‌ای از زنان و مردان به میدان آمدند و با حمله به تظاهرکنندگان سعی در از هم پاشاندن صفوف تظاهرکنندگان داشتند:

«بعد درگیری بالا می‌گیرد و... آقایان به ظاهر مسلمان که به اسم اسلام سعی دارند مردم را به هم بریزد شروع به حمله کردند و خانم‌ها به دکان‌ها پناه

می‌بردند... همکار عکاس من و یکی دیگر از عکاسان به یک مغازه پناه برده و تا ساعت ۷ شب در آن‌جا مانده بودند... زنی گریه می‌کرد و می‌گفت کجای این اسلامی است آخر دیگر با این سن و سال و با این چادر چرا باید به من بگویند فاحشه... جلوی یکی از این مردان را گرفتم که فریاد می‌زد "اگر شوهر می‌خواهید بیاید من همه‌ی شما را می‌گیرم"، و پرسیدم شما واقعاً به این چیزی که می‌گویید باور دارید، گفت بله... دختر جوان دیگری با تأثر می‌گفت چرا فکر این را می‌کنند که پسر جوان برای این که منحرف نشود، باید صیغه کند، هر وقت خواست زن بگیرد و طلاق بدهد اما فکر آن زن بدبخت صیغه را نمی‌کنند؟ چرا نمی‌گویند که چقدر آن زن باید بدبخت باشد و محتاج که بخواند در قبال گرفتن مبلغی پول هر چند ماه صیغه یکی شود و این چه فرقی با انحراف دارد. فقط قانونی است و بس! ...»

اما این اعتراضات به جایی نرسید و این قانون اجرایی شد.

خشونت طبقاتی خود را می‌آراید ...

۸ مارس

روز همبستگی زنان مبارز و عدالت خواه

گرامی باد



کانون مدافعان حقوق کارگر

جوُن بائز

فوژان کرمی



جوُن چاندوس بائز^۱، خواننده‌ی فولک آمریکایی، ترانه‌سرا، گیتاریست، فعال ضد جنگ، فعال اجتماعی و محیط‌زیست و طرفدار حقوق زنان و کودکان می‌باشد. او همچنین آثاری را در سبک‌های کانتری، پاپ و پاپ - راک ارائه داده است. صدای وی صدای جنبش‌های اعتراضی در سراسر جهان است. او متولد ۹ ژانویه‌ی ۱۹۴۱ در جزیره‌ی استاتن واقع در ایالت نیویورک می‌باشد. برخی از ترانه‌های شناخته‌شده‌ی او «الماس و زنگار»^۲، «این برای شماست، نیکولا و بارت»^۳، «دونا دونا»^۴ منسوب به واقعه‌ی هولوکاست و بازخوانی ترانه‌ی

¹ Joan Chodos Baez

² Diamonds & Rust

³ Here's to you

⁴ Dona Dona

«جو هیل»^۱ فعال حقوق کارگری، «ما پیروز میشیم»^۲، «چگوارا»^۳ و «متشکریم از زندگی»^۴ می‌باشد.

پس از انتشار اولین آلبوم‌اش در سال ۱۹۶۰، بائز به عنوان خواننده‌ای با ترانه‌هایی در زمینه‌های ترویج عدالت اجتماعی، حقوق مدنی و صلح‌طلبی شناخته شد.

در دهه‌ی ۱۹۶۰ که زمان آشفتگی در تاریخ آمریکا بود؛ او اغلب از موسیقی‌اش برای بیان دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی استفاده می‌کرد. بدین ترتیب او تبدیل شد به یک هنرمند مردمی که از صدایش برای تغییرات گسترده استفاده کرد. او علاوه بر پشتیبانی‌اش از حقوق مدنی به عنوان یک هنرمند و کارگر در سال ۱۹۶۴ با شرکت در یک سخنرانی در دانشگاه بریکلی کالیفرنیا که توسط دانشجویان ترتیب داده شده بود؛ با سخنرانی در مورد حق آزادی بیان و جنبش ضد جنگ، خواستار پایان دادن به جنگ در ویتنام شد. در آن سخنرانی پلیس آن‌قدر صبر کرد تا جُون بائز از دانشگاه خارج شود و سپس حدود ۸۰۰ دانشجو را بازداشت کرد. همچنین او از همان سال به‌خاطر اعتراض به هزینه‌های نظامی ایالات متحده برای یک دهه، بخشی از مالیات‌اش را پرداخت نکرد. همین‌طور در سال ۱۹۶۷ به علت مشارکت در مسدود کردن یک مرکز القا نیروهای مسلح،^۲ بار در اوکلند کالیفرنیا دستگیر شد.

1 Joe Hill

2 We Shall Overcome

3 Che Guevara

4 Gracisa a la vida

بائز در سال ۱۹۶۸ با رهبر جنبش ضد جنگ دیوید هریس^۱ ازدواج کرد که به خاطر فعالیت‌هایش زندانی شد. دیوید از طرفداران موسیقی کانتری بود به همین علت بائز در سال ۱۹۶۹ آلبومی را با نام «دیوید» در سبک کانتری منتشر کرد.

بائز ترانه‌ی «قصه‌ی بنگلادش» را در سال ۱۹۷۱ نوشت و اجرا کرد. این ترانه بر اساس ماجرای حمله ارتش پاکستان به دانشجویان بنگالی دانشگاه داکا که بی‌سلاح در خواب بودند؛ می‌باشد که در نهایت این اتفاق، جرقه‌های جنگ آزادی‌بخش بنگلادش را روشن کرد.

او همچنین ترانه‌ای به نام «این برای شماست» برای نیکولا ساکو و بارتولومئو ونزتی^۲ دو فعال آنارشیست دهه‌ی ۲۰ آمریکا خواند. این دو نفر که در اصل از مهاجران ایتالیایی بودند؛ به خاطر سرقت مسلحانه و قتلی که انجام نداده بودند توسط پلیس بازداشت و در دادگاه محاکمه و سپس در سال ۱۹۲۷ بر روی صندلی برقی اعدام شدند. ۴۴ سال پس از آن قتل توسط قوه‌ی قضاییه، ترانه‌ی بائز در سال ۱۹۷۱ منجر به تقویت دادخواهی آنان شد تا سرانجام در سال ۱۹۷۷ یعنی در پنجاهمین سالگرد اعدام آن‌ها، فرماندار ماساچوست (همان جایی که محکوم و اعدام شده بودند) اعلام کرد که این دو نفر به طور غیرمنصفانه‌ای محاکمه و محکوم شده‌اند و هر گناهی برای همیشه باید از نام آن‌ها حذف شود و حکم برائت‌شان را اعلام نمود.

چون ترانه‌ی «مچکرم از زندگی» را که در اصل خواننده‌ی فولک اهل شیلی، ویولتا پارا آن را ساخته و اجرا کرده‌است را باز اجرا کرد و در سال ۱۹۷۲ در

¹ David Harris

² Nicola sacco & Bartolomeo Vanzetti

آلبومی با همین نام منتشر کرد؛ سپس آن را به عنوان پیام امید به شیلیایی‌های تحت ستم آگوستو پینوشه پس از مرگ سالوادور آلنده پیشکش کرد.

او در سال ۱۹۷۷ با گروه‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر در ایران همکاری داشت و حتی در ترانه‌ی «آهنگ مرغان دریایی» در آلبوم «بادهای خلیج» آشکارا از محمدرضا پهلوی انتقاد کرده بود. او در یک برنامه‌ی تلویزیونی، با اطلاق صفت «قاتل کودکان در برابر چشمان والدین‌شان» به محمدرضا پهلوی، رسماً اعتراض نمود که موجب احضار رسمی آنتونی پارسونز، سفیر بریتانیا در تهران و ابلاغ اعتراض رسمی دولت ایران شد.

در حالی که دهه‌ی ۸۰ و ۹۰ زمانی بود که بائز در موسیقی فولک شناخته شده بود و اغلب مردم به این موسیقی توجه داشتند با این حال او به جمع‌آوری کمک‌های مالی برای اهداف سیاسی و اجتماعی در سراسر جهان ادامه داد.

در سال ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ بائز در تظاهرات‌هایی در سان فرانسیسکو و تگزاس در اعتراض به جنگ عراق به اجرای موسیقی پرداخت.

در ۲۵ ژوئن سال ۲۰۰۹ بائز ترانه‌ی «ما پیروز میشیم» را به همراه چند خط ترجمه‌ی فارسی، در حمایت از جنبش مدنی مردم ایران بازخوانی کرد و نسخه‌ای از ویدئوی آن را که در خانه‌اش ضبط کرده بود؛ بر روی یوتیوب و وبگاه شخصی‌اش قرار داد.

جُون بائز در نوامبر ۲۰۱۱ در کنسرت موسیقی که برای معترضین جنبش اشغال وال‌استریت ترتیب داده شده بود؛ شرکت کرد. او ترانه‌ی «جو هیل» (یکی از محبوب‌ترین ترانه‌های اعتراضی در ستایش جو هیل فعال حقوق کارگری) و

«نمک زمین»^۱ ترانه‌ای از گروه رولینگ استونز و «پای سیب من کجاست؟» از ترانه‌های خودش را اجرا کرد.

بائز در مصاحبه‌ای درج شده در سایت لس‌آنجلس تایمز وقتی خبرنگار به او بیان کرد «صدای شما در واقع در پشت صحنه بود و در حقیقت تمام مسائل بزرگ از آن می‌گذرد...» پاسخ داد: «شما کاملاً درست می‌گویید. بخشی از آن صدا است و بخشی از آن، این است که من چگونه تصمیم گرفتم که از آن استفاده کنم. من افراد فوق‌العاده‌ای را در زندگی‌ام ملاقات کردم و آن‌ها زندگی من را غنی کردند. آوازخوانی من فوق‌العاده بود اما ثروت واقعی من به خاطر انجام کارهایی بود که فکر می‌کردم کسی نمی‌خواهد آن‌ها را انجام دهد...»

«این برای شماست»

نیکولا و بارت

این برای شماست، نیکولا و بارت

برای همیشه این‌جا در قلب‌مان می‌مانید

لحظه‌ی آخر و نهایی شماست

این رنج، پیروزی شماست.

¹ Salt of The Earth

«ما پیروز میشیم»

ما پیروز میشیم
ما پیروز میشیم
ما پیروز میشیم یک روز
آه، از اعماق قلبام بر این باورم
ما پیروز میشیم یک روز

ما به راه خواهیم افتاد دست در دست
ما به راه خواهیم افتاد دست در دست
ما به راه خواهیم افتاد دست در دست یک روز
آه از اعماق قلبام بر این باورم
ما پیروز میشیم یک روز

ما در آرامش زندگی خواهیم کرد
ما در آرامش زندگی خواهیم کرد
ما در آرامش زندگی خواهیم کرد یک روز
آه از اعماق قلبام بر این باورم
ما پیروز میشیم یک روز

ما دیگر نمی ترسیم
ما دیگر نمی ترسیم

ما امروز دیگر نمی‌ترسیم
آه، از اعماق قلبام بر این باورم
ما پیروز میشیم یک روز

ما همه آزاد خواهیم شد
ما همه آزاد خواهیم شد
ما همه آزاد خواهیم شد یک روز
آه از اعماق قلبام بر این باورم
ما پیروز میشیم یک روز...

زنان و آنارشسیسم

افشین حیرتیان

یکی از مهم‌ترین و متقدم‌ترین زیر شاخه‌های آنارشسیسم همان آنارکو فمینیسم است که آن را آنارکا فمینیسم یا آنارشسیسم فمینیسم هم می‌نامند. تفکر آنارکو فمینیسم مؤید تلفیق فمینیسم به معنای جنبش برابری‌طلبی جنسی و آنارشسیسم به معنای سرور ستیزی است و این مبحث را که در کشورهای مختلف حقوق زنان به انحای مختلف و به طور قانونی و سیستماتیک نقض می‌گردد را پایه قرار داده و به چالش می‌کشد. به باور آنارکو فمینیست‌ها برابری جنسیتی را نه در بستر جوامع بر پایه‌ی خانواده سنتی و جوامع فاشیستی می‌توان پیگیری کرد و نه در فضای جوامع لیبرالیستی در عمل به کاپیتالیست تبدیل شده که در آن زن نیز به مثابه‌ی کالای سرمایه‌داری ارزیابی می‌شود. در حقیقت این جستار که حقوق برابر جنسیتی را مانند دیگر تضادهای موجود تنها و تنها از طریق مبارزه‌ی گسترده‌تر برای نوین جهان آرمانی انسانیت‌سالاری مطلق می‌توان پی گرفت و این نقطه‌ی تمایز آنارکو فمینیست‌ها با دیگر فمینیست‌هایی است که وجود دارند.

نماد آنارکو فمینیست‌ها نشان آنارشسیسم است که در قسمت پایین دایره علامت به علاوه به نشان جنسیت مونث به آن متصل است. پرچم آنارکو فمینیسم پرچمی مستطیلی شکل و دارای دو رنگ بنفش و مشکی است که از قُطر مستطیل به دو

قسمت تقسیم می‌شود که قسمت بالایی سیاه و قسمت پایینی به رنگ بنفش است.

تاریخچه

همانطور که پیشتر به آن اشاره کردیم؛ یکی از متقدم‌ترین زیر شاخه‌های آنارشیزم را می‌توان آنارکو فمینیسم به حساب آورد که به طور عمده در اواخر قرن نوزده در تئوری‌های اما گلدمن، ولتارین دی کلیر و لوسی پارسونز، سه زن نام‌آشنای جنبش آنارشیزمی شکل گرفت. اما اولین فردی که به طور اخص به عنوان یک آنارشیزست در برابر مرد سالاری موضع گرفت؛ میخیل باکونین، انقلابی بزرگ روس و بنیان‌گذار آنارشیزم جمع‌گرا بود. وی در کتاب خدا و دولت می‌گوید:

«حقوق برابر باید به مردان و زنان تعلق یابد تا زنان بتوانند مستقلاً راه زندگی خود را شکل دهند.»

باکونین پایان خانواده‌ی اتوریته‌ای قضاوتی را در بستر آنارشیزمی پیش‌بینی می‌کند. وی چنین خانواده‌ای را تحت سلطه‌ی مرد می‌بیند و در شرح آن چنین می‌گوید:

«در خانواده‌ای که مرد به عنوان موجود برتر، اعضای خانواده‌ی خود را مورد قضاوت و فرمان قرار می‌دهد و این برخورد در مورد زنان به طور خودکار وجهی تیزتری می‌یابد؛ سلسله مراتب آن را به جامعه سریان می‌دهد و جامعه نیز این رویکرد را تبدیل به قانون می‌کند.»

در اواخر قرن نوزده، اما گلدمن و ولتارین دی کلیر در آمریکا با مطرح کردن ایده‌های فمینیستی به عنوان تضادی که تنها آنارشیزم را یارای پاسخ‌گویی به آن

است؛ آنارکو فمینیسم را به عنوان یک زیر شاخه‌ی مهم در جنبش آنارشیسم پایه‌گذاری کردند.

«زنان نیازی ندارند که همیشه دهان‌هایشان را بسته و رحم‌هایشان را باز نگاه دارند»^۱

«هیچ جامعه‌ای نیست که در آن خشونت علیه زنان تسری نشود.»^۲

گلدمن، دی کلیر و لوسی پارسونز در رهبری و سازماندهی جنبش زنان کارگر که به هشت مارس انجامید؛ همکاری پُر رنگی با هم‌قطاران مارکسیست‌شان داشتند.

در دوران جنگ داخلی اسپانیا، گروهی از زنان یک ستون به نام زنان آزاد که زیر مجموعه‌ی فدراسیون آنارشیست‌های آزادی‌خواه بود تشکیل دادند و در عملیات‌های منجر به آزادی بارسلون شرکت جستند. آن‌ها در شورای آنارشیستی بارسلون از موضع آنارکو فمینیستی خواهان حقوق زنان شدند اما با شروع جنگ جهانی دوم، این ستون به عنوان یک ستون پارتیزانی به عملیات بر ضد اشغالگران دست زدند. رفیق‌ها ماربان اولیگا فرماندهی این ستون، توسط پلیس فاشیست اسپانیا اسیر گردید و به نیروهای اس اس تحویل داده شد و در میدان اصلی مادرید به همراه سه رفیق مرد مارکسیست؛ تیرباران شد.

در جنبش می ۶۸ فرانسه نیز دختران آنارکو فمینیست حضور پُر رنگی داشتند. آنان به‌طور مشخص، سازماندهی اعتراضات سینما تک پاریس را بر عهده داشتند و در مبارزات دانشکده تئاتر سوربن نیز حضوری عمده داشتند. بیانیه‌ی سوربن به‌طور اخص دارای مؤلفه‌های آنارکو مارکسیستی فراوانی است. در جنبش اواخر

^۱ اما گلدمن

^۲ ولتارین دی کلیر

دهه‌ی شصت و دهه‌ی هفتاد میلادی در آمریکا، سازمان آنارشیستی دختران برای رهایی و گروه رادیکال‌تر دختران خشمگین در کنار دیگر کنشگران از جمله هیپی‌ها و حزب پلنگان سیاه به ایفای نقشی پُر رنگ پرداختند.

وضعیت کنونی

در حال حاضر اکثر سازمان‌ها و گروه‌های آنارشیستی همگی دارای شاخه‌ی زنان می‌باشند. از جمله‌ی آنان میتوان به گروه پرچم سیاه، سازمان‌های آنارکو سبز در کشورهای مختلف، آنارشیست لاگ آلمان، کانادا، آمریکا، ایتالیا و گروه آنارشیستی پاریس آزاد نام برد.

همچنین جریانات آنارکو فمینیستی در شکل‌گیری شهر آنارشیستی ولادیا در روسیه حضور داشته و در اداره‌ی آن به دیگر رفقا کمک می‌کنند. با آغاز درگیری‌های کردستان سوریه و عراق، بسیاری از زنان آنارشیست به منطقه رفته و در قالب یگان‌های مدافع زنان که ستونی متشکل از زنان مبارز عمدتاً آنارشیست است به دفاع از آرمان‌های آنارشیستی انترناسیونالیستی پرداختند و هم اکنون هم در کنار رفقای کُرد خود در حال مبارزه در عفرین هستند.

بلوطستان سوخته

ایرج رحمان‌پور

هواری داد... هی بیداد
هَنی بو زلف سوخته، دت میایه باد

در سفری از شمال مرز غربی ایران به سمت جنوب، ایلام را ترک گفته‌ایم و از گلوگاه تنگ فنی، با شعله‌ی سوزان گاز از منابع نفتی در پس تصویر، به سمت اهواز در حرکت‌ایم... همراهان دو زن، اهل ایوان از توابع ایلام را همسفر خود کرده‌ایم که مستأصل و نگران، کنار جاده منتظر عبور وسیله‌ای عمومی‌تر از سواری ما بودند و با اسرار ما سوار شدند.

با آرامش نسبی بعد از دقایقی طولانی، مشخص شد که به قصد عیادت پیرزنی از طایفه، راهی ایزه‌اند. بستر، فراهم شد و پس از پدیدار شدن لبخند آرامی بر چشمان پُر فروغ‌شان، بی‌مقدمه پرسیدم: چرا «خودسوزی»؟ بر زنان ایلام چه می‌گذرد که در آمار خودکشی دردناک دنیا، پا در تاریخ گذاشته‌اند؟ زن جوان‌تر با طرح خنده‌ای گفت: خیلی شب‌ها خواب می‌بینم که آتش گرفته‌ام. هراسان از خواب می‌پریم!

و این‌گونه ادامه داد: آره زیاده خودسوزی‌ها... از هر کسی توی شهر من پرسسی، چند نفر دور و نزدیک رو می‌شناخته که سوختند! از فشار مردای خونواده... از

فقر... از پاک کردن اسم ننگ! ... آخه بدونن عاشق شدی و یا با مردی حرف زدی، دیگه خون‌ات پای خودته!

چالمه‌ای^۱ که به سر داشت را جلوتر کشید و سینه عقب داد. چشمانش، توی چشم‌هایم می‌دوید.

زن مسن‌تر با صدای بم‌تری، نجواکنان گفت: تازه عروسی توی محله‌مون، نفت ریخت خودشو آتیش زد و رسیدیم نصفه‌نیمه خاموشش کردیم... شوهرش بد دل (بدگمان) بود و توی خونه حبسش می‌کرد. چند روز بعد، توی بیمارستان مُرد... اول که بردیمش بیمارستان دیگه دردی نداشت! اما دکترا گفتن از تو (داخل) هنوز داره می‌سوزه!

دستانش را به هم مالید و با حالت گرفته‌ای ادامه داد: نه تفریحی، نه کاری، نه پولی... مردا هم که بی‌ذوق و بی‌کار و بی‌پول خونه میان، بدتر زن‌ها رو عذاب میدن... همین راحله دختر جاریم، ۱۸-۱۷ سالش بود یا نبود، دو برادرش بابت بیرون رفتن‌اش با دوستاش، کتک‌اش می‌زدن... دختره لاغر شده بود! آخرم زورش کردن زن پسر دایی‌اش شه، قبل نامزدی، قرص برنج خورده بود و خودشو گوشه‌ی انبار حیاط، آتیش زد...

همه‌ی این حرف‌ها را می‌دانستم اما حالا که از گلوی بومیان برمی‌آمد؛ چنان دردناک بود که سرم تاب شنیدن نداشت و فرو افتاد! دل‌مرده پرسیدم: چرا سوختن؟

زن مسن‌تر که همسفر جوانترش «دایا»^۲ صدایش می‌زند؛ بی‌مکشی گفت: جلو دستشونه دیگه! نفت، سوختمونه... هنوز روستاهامون که فقط همینو دارن... اما آتیش که می‌کشن به جون خودشون، انگار آژیر می‌کشن... تو ایوان سالای قبل

^۱ نوعی سریند، گت، گُلونَی

^۲ به معنای مادر در گویش‌های مختلف ایلامی، کوردی و لُری

واسه زنای سوخته و مرده، مراسم ختم خوبی نمی‌گرفتن... زن جوان‌تر وسط حرف‌اش دوید و با تأکید گفت: اما هر چی زن خوبه از همین سوخته‌هاس! لیلیا هم محلی مون بود؛ از اولم درسش خوب بود... نداشتن شهری دیگه درس بخونه و دانشگاه بره. دانشگاهشم مفت بود! (دولتی).

پرسیدم چرا؟

گفت: می‌ترسیدن چش و گوشش واشه، که خاک دنیا کیپشون کرد! همین همدان قبول شد... خیلی هم دور نیس؛ آقاش (پدرش) نداشت بره و لیلیا داشت دق می‌کرد. بعد از ظهری، پشت کولر پشت بوم‌شون خودشو سوخته بود...

و ادامه داد: یکی از دوستای خواهرم با ما آشنا بود؛ می‌شناختمش خیلی خوشگل بود... چشم‌اش معصوم بود. اینو آقاش (پدرش) خیلی کتک می‌زد سر هر چی. نمی‌داشتن بیاد کلاس قلاب‌بافی دیگه که با خواهرم می‌رفت...

خونوادش که خونه نبودن، موهاشو بریده بود و گذاشته بود کنار و خودشو توی انباری آتیش زده بود. می‌گفتن صدای جیغ‌اش تا چند کوچه می‌اومد... موهاش خیلی لخت و بلند و مشکمی بود.

سر قبرستون که ما رفتیم واسه فاتحه‌ش، مادرش همین‌کارو کرد... موهاشو برید گذاشت رو قبر.

گفتم: چرا کتک می‌خورد؟ چند سال‌اش بود...

گفت: خوشگل بود! ۱۷-۱۶ سال بیشتر نداشت و تازه از روستا اومده بودن شهر... نمی‌داشتنش بیرون بیاد. خیلی ناموس‌پرست بود آقاش!

بهت زده زن مسن‌تر را نگاه کردم و انگار منتظر بودم تا با هم گریه کنیم.

صورت‌اش پُر شیارها و چین‌ها، سری به ناله تکان داد و بغض‌اش را خورد.

گفتم: شنیده بودم زنان ایلام، درد زیادی از این فرهنگ ننگ می‌کشند اما نمی‌دانستم به چه دلیل... حالا که می‌شنوم، می‌ترسم از ادامه دادن و شنیدن حرف‌هایتان.

زن جوان با تأکید دردناکی ادامه داد: خیلی هاشونم خودشونو نمی‌سوزونن... زن زندگی‌اند! چیزی نمی‌گن و دیگه مشکلی پیش نیاد.

پرسیدم: یعنی متوجه این همه ظلم علیه شعور خود نیستند!؟

گفت: چراااا... همه‌شون می‌دونن مردای خونه‌شون زور می‌گن. من خودم می‌ترسم بسوزم! دور هم که می‌شینیم، زنا ناراضی هستن و من که ندیدم عادت کنند به رفتار بد مردا، منتها نمی‌خوان بمیرن به نظرم! دیگه اگه هیچی نکنن و جواب ندن، کاری باهاشون ندارن!

«دایا» نگاه خسته‌ای به زن جوان‌تر کرد و گفت: مرد بد، بده... به خدا قسم اگر همدم آدم، تنگ‌خلق باشه، حرف هم که نزنن؛ هر روز می‌میری... مگر یادت نیست رعنا رو...

خانم جان، عمری این زن با ۵ بچه‌ی خورد و ریز دم نزد... مردش بی‌رحم بود. آخریا صدایش در نمی‌یومد و فقط سر تکون می‌داد... بچه‌ها از آب و گل در اومدن و در نیومدن، مُرد. گفتن سرطانه.

اما بگم بهت مردا هم دق می‌کنن... دستشون تنگه.

این شهر رو که خاک مُرده پاشیدن، کار نیست، نون نیست... اگر نون هست، کمه. اگر کار هست، کمه. کار هم که فصلیه و این منطقه‌ی ما زمستوناش بلند. ناامیدی خوب نیس، ناامیدن... قدیم که توی دشت و کوه به آواز و دل‌خوشی، کم و کسریامون به چش نمیومد انگار. حالا جوونا کنج خونن. سرفه‌ی غلیظی کرد...

به مسیر عبورمان نگاهی انداختم و چشم‌ام از اشک، تار بود...

صدای آلتوی زن مسن با خراش‌هایی در ته گلو به زمزمه دم گرفت:

بیا باد پریشو خاطرِ دلتنگ، تو دلتنگ و مه هم دلتنگ
ای باد پریشان خاطر و دلتنگ بیا چون هم تو دلتنگ هستی و هم من

مه آنوه وار ایواریا، د لالسون شهر سنگ
من اندوهگین غروب‌ها در سکوت این شهر سنگی هستم

تو شکت گذر دُو شهر، که ژاری دَش موحونه بیت بد آهنگ
تو خسته‌ی گذر از آن شهری هستی که فقر در آن سرود بد آهنگی را
می‌نوازد

هوار ای داد هی بیداد، هنی بو زلف سوخته، دت میایه باد
ای داد و ای بیداد، ای باد هنوز هم بوی گیسوان سوخته می‌دهی

هنی هم دو دس روشن، بلیز خین گرمینه، میکه فریاد
هنوز هم از آن دو دست روشن که بلندای خونی گرم را فریاد می‌زند

هوار ای داد هی بیداد، هنی بو زلف سوخته، دت میایه باد
ای داد و ای بیداد، ای باد هنوز هم بوی گیسوان سوخته می‌دهی

هَنی هم دُو گُلِ آزگل، دو چش انتظارِ تر
هنوز هم از گرمای اخگرِ آتش و از آن چشم‌های خیسِ انتظار

دُو داغِ ننگ، و پِشنی مُلکِ ناآباد
دو داغِ ننگ (فقر و خودسوزی) که بر پیشانی سرزمین‌های ناآباد هست

هوار ای داد هی بیداد، هَنی بو زلفِ سوخته، دت میایه باد
ای داد و ای بیداد، ای باد هنوز هم بوی گیسوان سوخته می‌دهی

هَنی هم گُرسو دلتنگ، هنی هم دیلرو غَمبار
هنوز هم لرستان دلتنگ و دهلران غمگین و غم‌بار است

خَوَر به باد، نیایه میرِ نوروز، که ناره طاقِت دیدار
ای باد خبرِ بده تا میرِ نوروزی نیاید، زیرا طاقِت دیدن این وضعیت را ندارد

هوار ای داد هی بیداد، هَنی بو زلفِ سوخته، دت میایه باد
ای داد و ای بیداد، ای باد هنوز هم بوی گیسوان سوخته می‌دهی

جدول شماره ۲- توزیع فراوانی مشخصات فردی زنان متأمل خود سوخته بستری در مرکز سوانح سوختگی شهید مطهری تهران در سال ۸۱-۱۳۸۰

درصد	تعداد	رضمیت	مشخصات فردی
۱۷/۱۰	۶	۱۵-۲۰	گروه های سنی(سال)
۴۸/۶۰	۱۷	۲۱-۲۵	
۲۵/۷۰	۹	۲۶-۳۰	
۸/۶۰	۳	۳۱-۳۵	
۱۰۰	۳۵	جمع	
۱۷/۱۰	۶	شهر	محل سکونت
۴۸/۶۰	۱۷	حومه شهر	
۳۴/۳۰	۱۲	روستا	
۱۰۰	۳۵	جمع	
۲۳/۹۰	۸	بی‌سواد	میزان تحصیلات
۵۷/۱۰	۲۰	کمتر از نهم	
۲۰/۰۰	۷	نهم	
۰/۰۰	۰	بالاتر از نهم	
۱۰۰	۳۵	جمع	
۹۷/۱۰	۳۴	خانه دار	شغل
۲/۹۰	۱	کارمند	
۱۰۰	۳۵	جمع	
۶۸/۸۰	۲۴	کمتر از ۱۰۰	میزان درآمد (هزار تومان)
۲۰/۰۰	۷	۱۰۰-۲۰۰	
۱۱/۴۰	۴	۲۰۰-۳۰۰	
۰/۰۰	۰	بالاتر از ۳۰۰	

جدول شماره ۱- مشخصات اپیدمیولوژیک برخی از مطالعات مربوط به خون‌سوزی در ایران سال ۸۱-۱۳۸۰

شماره مقاله	مرگ و میر (درصد)	بیشترین گروه سنی (سال)	تعداد افراد سوخته			مدت مطالعه (سال)	شهر
			جمع	زن	مرد		
۱۲	۷۸	۱۵-۲۹	۲۹۶	۲۵۶	۴۰	۴ (۱۹۹۴-۱۹۹۸)	شیراز
۱۳	۷۷/۳	میانگین سنی ۳۱/۹	۱۱۰	۰	۱۱۰	۲ (۱۹۹۷-۱۹۹۹)	تهران*
۱۴	۷۹/۶	۲۰-۲۹	۴۱۲	۴۰۸	۴	۴ (۱۹۹۸-۲۰۰۲)	تبریز
۱۵	۷۹	میانگین سنی ۲۷	۳۱۸	۳۶۴	۵۴	۳ (۱۹۹۱-۱۹۹۳)	مازندران
۱۶	۵۹/۵	۲۰-۲۹	۸۶	۷۶	۱۰	۲ (۲۰۰۲-۲۰۰۴)	کبکلیویه و بیور احمد
۱۷	۷۸/۶	میانگین سنی ۲۶	۴۲	۲۹	۱۳	۲ (۲۰۰۰-۲۰۰۲)	مسجد سلیمان
۱۸	۷۶/۵	۱۶-۲۵	۹۸	۸۸	۱۰	۶ (۱۹۹۴-۲۰۰۰)	کرستان
۲۴	---	۱۰-۱۹	۱۲۷	۱۱۲	۱۵	۱ (۱۹۹۹-۲۰۰۰)	خرم آباد

جدول شماره ۲۵ - توزیع فراوانی مشخصات فردی زنان متأهل خود سوخته بستری در مرکز سوانح سوختگی شهید

مطهری تهران در سال ۸۱-۱۳۸۰

درصد	تعداد	رضمیت	مشخصات فردی
۱۷/۱۰	۶	۱۵-۲۰	گروه های سنی (سال)
۴۸/۶۰	۱۷	۲۱-۲۵	
۲۵/۷۰	۹	۲۶-۳۰	
۸/۶۰	۳	۳۱-۳۵	
۱۰۰	۳۵	جمع	
۱۷/۱۰	۶	شهر	محل سکونت
۴۸/۶۰	۱۷	هرمه شهر	
۳۴/۳۰	۱۲	روستا	
۱۰۰	۳۵	جمع	
۲۲/۹۰	۸	بی‌سواد	میزان تحصیلات
۵۷/۱۰	۲۰	کمتر از نهم	
۲۰/۰۰	۷	نهم	
۰/۰۰	۰	بالاتر از نهم	
۱۰۰	۳۵	جمع	
۹۷/۱۰	۳۴	خانه دار	شغل
۲/۹۰	۱	کارمند	
۱۰۰	۳۵	جمع	
۶۸/۸۰	۲۴	کمتر از ۱۰۰	میزان درآمد (هزار تومان)
۲۰/۰۰	۷	۱۰۰-۲۰۰	
۱۱/۴۰	۴	۲۰۰-۳۰۰	
۰/۰۰	۰	بالاتر از ۳۰۰	
۱۰۰	۳۵	جمع	

جدول شماره ۳- توزیع فراوانی زمان و مکان اقدام به خودسوزی در زنان متأهل خودسوخته بستری در مرکز سوانح

سوختگی شهید مطهری تهران در سال ۸۱-۱۳۸۰

درصد	تعداد	وضعیت	زمان و مکان خودسوزی
۵/۷۰	۲	۰-۶	زمان خودسوزی (ساعات شبانه روز)
۳۸/۵۰	۱۰	۶-۱۲	
۲۴/۹۰	۱۵	۱۲-۱۸	
۲۲/۹۰	۸	۱۸-۲۴	
۱۰۰	۳۵	جمع	
۲۲/۹۰	۸	آشپزخانه	مکان خودسوزی
۵/۷۰	۲	اتاق نشیمن	
۲۲/۹۰	۸	حمام	
۴۵/۷۰	۱۶	حیاط	
۲/۹۰	۱	خیابان	
۱۰۰	۳۵	جمع	

منبع مورد استفاده (جدول‌ها):

بررسی علل اقدام به خودسوزی زنان متأهل

فرشته امیر مرادی* (کارشناس ارشد پرستاری) - شرف الملوک معماری** (کارشناس ارشد پرستاری) - طیب ربیم***

(کارشناس پرستاری) - عباس مهران** (کارشناس ارشد آمار) - خدیجه خسروی**** (کارشناس ارشد پرستاری)

** عضو هیأت علمی دانشکده پرستاری و مامایی دانشگاه علوم پزشکی تهران

**** بیمارستان فروردادی دانشگاه علوم پزشکی ایران

*** مربی آموزش دانشکده پرستاری و مامایی دانشگاه علوم پزشکی تهران

فصلنامه حیات

سال یازدهم شماره ۲۵ و ۲۴ بهار و تابستان ۱۳۸۴ صص ۵۰-۴۱

تاریخ دریافت مقاله: آذر ماه ۱۳۸۳

تاریخ پذیرش مقاله: بهمن ماه ۱۳۸۳

زنان مبارز در ایران

زینب پاشا

زینب پاشا با نام‌ها و القابی چون: «بی‌بی‌شاه زینب»، «زینب باجی»، «ده‌باشی» - زینب» و «ائل قیزی» از او یاد شده است؛ در خانواده‌ای تهی‌دست بزرگ شد. او مثل هزاران زن هم‌عصرش، در چنبره‌ای از سنت‌ها و باورهای مردسالارانه و فرهنگی زندگی را آغاز کرد اما به این زندگی تن نداد و برای بهبود شرایط زندگی خود و دیگر مردم، قدم در عرصه‌ی مبارزه‌ای گذاشت که مردانه می‌نمود. اولین مبارزات وی که در تاریخ ثبت شده، حضور فعال وی در واقعه‌ی رژی و تحریم تنباکو است.

پس از انتشار اخبار انعقاد قرارداد واگذاری امتیاز تنباکو به انگلستان، تبریز نخستین کانون مبارزه و مخالفت با این قرارداد شد. پس از فتوای مجتهد تبریزی، حدود ۲۰ هزار تن از مردم تبریز شورش کردند و با بستن بازار و حمله به چند مرکز دولتی، مخالفت خود را با آن اعلام کردند. سربازان مسلح ناصرالدین‌شاه ضمن سرکوب و متفرق کردن مردم، بازاریان را مجبور به بازکردن مغازه‌ها می‌کردند. در مقابل زینب پاشا نیز به همراه دسته‌ای از زنان به بازار ریخته و ضمن درگیری با مأموران، بازاریان را مجبور به تعطیلی بازار می‌کردند.

در سال ۱۲۷۷ شمسی قحطی و وبا، دامن‌گیر مردم شده بود. نان به مردم نمی‌رسید در حالی که انبارهای محترکان و اشراف و حاکمان پُر از گندم بود. زنان

که از گرسنگی به تنگ آمده بودند؛ در روز ۱۷ شعبان جلوی شاه را که از شکار برمی‌گشت گرفتند و از او نان خواستند و دکان‌های نانوائی را پیش چشم او غارت کردند. همین که شاه به قصر رسید؛ فرمان داد دروازه‌ها را ببندند. اما زنان با چوب و سنگ، دروازه‌بان را از پا درآوردند و به شهر ریختند. شاه از کلانتر شهر، محمودخان نوری، خواست تا غوغا را بخواباند. کلانتر با گماشتگان‌اش به زنان حمله کرد و آنان را مورد ضرب و شتم قرار داد. شاه که اوضاع را آشفته می‌دید؛ دستور داد او را گرفته ریش‌اش را ببرند و به چوب و فلک ببندند. بعد هم دستور به دار زدن او را صادر کرد. شورش آن روز، اینطور آرام گرفت. فردا نیز دستور داد تا تمام کدخدایان شهر را چوب و فلک بزنند. اما زنان کوتاه نیامده و فردا نیز به خیابان‌ها ریخته و برای اعتراض به سفارت روس و انگلیس رفتند. این شورش‌ها تا ماه رمضان ادامه داشت. در جریان این شورش‌ها، زنان زیادی را گرفتند. گوش مردان را بریدند و در نهایت مجبور شدند که قیمت نان را کاهش دهند.

در تبریز نیز زنان به سردستگی زینب پاشا، انبارهای محتکران را شناسایی کرده و در فرصتی مناسب به آن انبارها حمله کرده و غلات احتکار شده را بین مردم بی‌چیز تقسیم می‌کردند. یکی از معروف‌ترین عملیات زینب پاشا، گشودن انبارهای قائم‌مقام والی تبریز بود که خود از بزرگ‌ترین محتکران به شمار می‌رفت. در این ماجرا، زنان زیادی کشته شدند. میرزا فرخ، شورش زینب پاشا را با زبان شعر توصیف می‌کند که ترجمه‌ی چند بیت از این شعرها را می‌آوریم:

داد زینب همه بیوه‌زنان را پیغام همه با آلت قتاله مسلح گردید
جمله شورش بکنید وارد بازار شوید اهل بازار ز ترس بست سراسر بازار
هرکه این صحنه بدید گاه گریست گه خندید چون نبد جای درنگی به کناری گریخت
تیرباران بد و هر کس به مکانی گریخت شد بسی کشته و بس گشته به خون‌اش غلطان

امر کرد حضرت والا که بگویند به حلق که یک امروز کنند صبر و بگیریم آرام
صبح فردا بکنم چاره بسازم درمان نرخی نان، قیمت اجناس نمایم ارزان
نمود زینب براین سخنان اصلاً گوش گفت با مردم عاصی که نمایند خروش
من قسم خورده‌ام هرگز نشینم آرام ما چو مردیم و نباشد قسم مرد دروغ

وعده و وعیدهای توخالی والی شهر، این زنان قهرمان را از هدفی که داشتند دور
نمی‌کرد. او و یاران‌اش دشمن سرسختِ محترمان بودند و هدف‌شان سیر کردن
خیل عظیم گرسنگان بود. یکی دیگر از عملیات معروف زینب پاشا تصرف انبار
نظام العلماء، یکی از بزرگ‌ترین محترمان تبریز بود. نظام العلماء چند تفنگچی
آماده کرده بود و وقتی مردم، خانه را محاصره کردند؛ دستور تیراندازی داد. زینب
و یاران‌اش نیز دست به اسلحه برده و پس از جنگی سخت سرانجام توانستند
انبار پُر از گندم او را نیز بین مردم گرسنه تقسیم کنند. در این ماجرا نیز چندین
نفر گشته شدند.

زینب‌پاشا یک چماق رو کرده بر بازارها گویا که رو کرده عدو بر اردوی تانارها
چادر بیسته بر کمر، بالا زده دستارها رخ زیر دستارش نهان هم زیور و گوشوارها
تنظیم کرده نقشه‌اش هم راه و رسم کارها فرمان یورش داده بر یاران: سوی غدارها
ملت به حق خویشتن باید همی آگه شود باید بفهمد همچنین تکلیف خود انبارها
ملت شود در هر زمان خوشیخت و راحت شادمان خدمتگزار ملت است حاکم، تو این را نیک دان
خون جماعت گر مکنند نابود باید کردشان از بیخ و بن برکن تو هم بیدادها، بی‌عارها
زینب‌پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها آخرخوان‌ها بنگرید این شیردل‌ها این زنان
از روی غیرت سرنگون سازید کاخ اغنیا آن سان مکیده خون‌شان ناید زکس فریادها
بیدار باش و حمله کن بر روی این اشرارها زینب‌پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها

این شعرها نشان می‌دهد که رشادت‌ها و مبارزات این زن قهرمان چگونه در یاد و خاطره‌ی مردم تبریز ماندگار شده است. هنوز هم در تبریز هر گاه محتکری اجناس مورد نیاز مردم را احتکار کند؛ پیرمردان و پیرزنان می‌گویند: «فقط زینب پاشا از پس شما نامردان برمی‌آید.»



راهپیمایی روز جهانی زنان در پتروگراد در ۸ مارس ۱۹۱۷

این راهپیمایی‌ها به اعتصاب‌هایی انجامید که باعث سرنگونی تزار شدند. نخستین روز انقلاب روسیه، هشتم مارس (معادل ۲۳ فوریه به تقویم قدیم روسی)، روز جهانی زنان بود. در آن روز در سال ۱۹۱۷، ده‌ها هزار نفر، که اکثرشان زن بودند؛ در نوسکی پروپسکت، خیابان اصلی در مرکز پایتخت روسیه، پتروگراد جمع شدند. پلاکاردهایی در دست داشتند.

«کودکان مدافعان سرزمین مادری را غذا دهید»، «سهم خانواده‌های سربازان، مدافعان آزادی و صلح مردمان کنجاست؟»، از جمله شعارهایی بود که بر روی آن‌ها به چشم می‌خورد. ترکیب جمعیت راهپیمایان بسیار متنوع بود. از زنان دهقان گرفته تا دختران دانش‌آموز.



عصر آن روز با اعتصاب زنان، کارخانه‌ی کاشی‌سازی سمت ویبورگ به خاطر کمبود نان، فضا تغییر کرد. پس از پیوستن مردان کارگر، آن‌ها به جمعیت حاضر در خیابان نوسکی پیوستند؛ آنها فریاد می‌زدند «نان!» و «مرگ بر تزار!». در پایان روز، صد هزار کارگر به اعتصاب پیوسته بودند و هنگامی که کارگران می‌خواستند از پل لیتینی، که ویبورگ را به مرکز شهر متصل می‌کرد، بگذرند؛ با پلیس درگیر شدند. پلیس بیشتر آن‌ها را متفرق کرد اما چند صد نفر توانستند از روی رودخانه‌ی یخ‌زده‌ی نوا بگذرند (که با توجه به دمای منفی ۵ درجه‌ی کاری، خطرناک بود). برخی نیز، خشمگین از نزاع‌ها، در راه نوسکی دست به غارت مغازه‌ها زدند. این اعتراضات ادامه یافت تا به سرنگونی رژیم تزاری منتهی شد.

موقعیت زنان می‌تواند به عنوان معیار و مقیاس رشد و تکامل کلی جامعه تلقی شود

رابطه‌ی مستقیم، طبیعی و ضروری انسان با انسان همانا رابطه‌ی مرد با زن است؛ از این‌رو، بر اساس این رابطه می‌توان درباره‌ی سطح کلی پیشرفت انسان قضاوت کرد.

بر مبنای خصوصیت این رابطه می‌توان تعیین کرد که تا چه درجه‌ای انسان به «موجود نوعی، نوع بشر» تبدیل شده است و خود را به این عنوان می‌شناسد. بنابراین، در این رابطه است که روشن می‌شود تا چه حد رفتار طبیعی نوع بشر، انسانی شده است.

کارل مارکس

